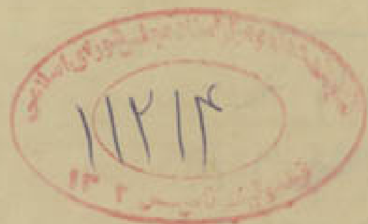
ترجمه عوامل ملامحسن



اسکن شد کد ۱۵

۱۵۵۹۶۱۶
۱۹۰۸۴

۶۲۳۸۴۶۴
~~۱۲۴۷۶۹۲۸~~
۱۵۵۹۶۱۶
۱۹۵۶۶۵۴۴
۱۵۵۹۶۱۶

۳۵۳۱۵۶۰۹۹۵۲

۱۱۲۱۶

۸۹۶۲۲

۳۳

۱۵۵۹۶۱۶
۱۹۰۸۴

۱۵۷۸۷۰۰



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لك يا من يرفع اليه الصالح العمل واصلي على نبيك
محمد واله المنتجب لهم الكرامة المحل حمد ميكنم تورا سپاس
ميكنم ترا اى كسى كه كردار نكو بدرگاه كبريائى
او برگشته ميشود ودورود ميفرستم بر محمد واله او
كه ساخته شده است براى ايشان كرامة محل و
مكان كريم اما بعد فالنحو علم باصول تعرف بها احوال
اواخر الكلمات اعرابا وبناء يعنى نحو عبارت از علميست كه بسبب آن
علم شناخته ميشود احوال آخرهاى كلمات يعنى از حيث
اعراب وبنا وبآن معلوم ميشود كه مثلا كه فلان كلمه
معرب است يا مبنى والكلمة اسم وفعل وحرف يعنى

كلمه بر سه قسم اسم وفعل وحرف وهى يعنى ايل كلمه اما
تعمل او تعمل يا عمل ميكنند يا عمل كرده واقع ميشود يا
عمل ميكند ونه عمل كرده واقع ميشود او لا تعمل ولا
تعمل يا آنكه عمل نكنند يا آنكه نه عمل كرده واقع
ميشود فالعوامل منها تتنوع عشرين نوعا يعنى آنها رو هم
بيست نوع ميشود فالسماعية منها ثلثة عشر نوعا يعنى
سماعيه سيزده نوع والقياسية منها سبعة انواع
يعنى قياسيه هفت نوع ونحن نذكر العوامل بابا بابا
عوامل كه گفتم تمام را شرح ميدهيم ونشر انها اضافة
معمولاتها يعنى [illegible] نحو بعون الله تعالى وحسن توفيقه
ومنته يعنى واشاره ميكنم بانواع معمولهاى آنها

با بهاری و حسن توفیقه و اراده خدا تعالی لنوع الاول
من العوامل السماعیه حروف تجر الاسم فقط وهی علی
مشهور سبعة عشر نوعاً یعنی نوع الاول از این سیزده نوع سماعیه
حروف هست که اسم که بعد از خودشان واقع شود جر میدهد
بغیر از جر عمل دیگر نمیکنند و این حروف جاره بنابر قول
مشهور هفده حرف اند نظمها بالفارسیه یعنی من این حروف
را بفارسی به نظم آوردم با و تا کاف و لام واو منذ مذ خلا
رب حاشا من عدا فی عن علی حتی الی وهی الظرف یعنی
یعنی این حروف جاره حکم ظرفیت را دارد فلا بد لها من متعلق
شبه فعلاً کان او شبهه او معناه یعنی پس لا بد هست برای این حروف که دارای
معنی ظرفیت هست که متعلقی مثل او داشته باشد خواه
آن متعلق فعل باشد یا شبه فعل یا چیزی که در معنای فعل باشد

فان کان عاماً مقدراً یعنی پس اگر این متعلق اگر
عام و مقدر باشد این ظرف را ظرف مستقر گویند
و اگر عام و مقدر نباشد ظرف لغو خوانند فمن لابتداء
الغایة مکاناً یعنی یکی از این حروف جر من و آن برای
ابتداء غایة او زماناً نحو سرت من البصرة الی الکوفة یعنی
سیر کردم از ابتدای بصره تا کوفه یعنی هم ابتدای غایه
زمانی هست نحو صمت من یوم الجمعة شنیدم از روز جمعه
یعنی ابتدای زمان شنیدن من از روز جمعه بود او غیرهما یعنی
غیر از زمان مکانه نحو قرأت من آیة کذا یعنی خواندم از
آیه چنین و للتبیین یعنی یکی از معنی من للتبیین یعنی
آشکار کردن چیزی نحو فاجتنبوا الرجس من الاوثان

یعنی دوری کنید از پلیدی ما یعنی بهما تعبدون من الله راه
یعنی نزده سن هست بیست درهم و للتبعیض یکی از معنی مِن تبعیض
یعنی جدا کردن نحو اخذت مِن الدراهم یعنی گرفتم بعضی از دراهم را
و للبدل یعنی یکی معنی مِن بدل دادنه نحو قوله تعالی لجعلنا
منکم ملائکة یعنی ما یعنی بدله شما ملائکه خلق میکنیم و للتعلیل
یعنی یکی معنی مِن علت قرار دادنه کقول الشاعر یعنی مثل قول
شاعر یغضی حیاءً و یُغضی من مهابته فلا یُکلم الا حین یبتسم
یعنی فرو میخواباند حضرت جد سجاد علیه السلام چشم مبارک
خود را از کثرت شرم و حیاء و فرو خوابانیده میشود چشم حا
دیگران بعلت هیبت انحضرت و باین واسطه تا انحضرت
تبسم نکند بمجلس قدرت تکلم با انحضرت ندارد و للظرفیه

یعنی یکی معنی مِن ظرفیت کقوله تعالی مثل قول خدا تعالی
ماذا خلقوا من الأرض یعنی چه چیز آفریدهاند در
زمین یعنی از فی الارض که بمعنی فی آمده و تکون زائده
یعنی گاهی مِن زائده هست فی غیر الموجب آنهم منفی یعنی در
کلامی که موجب در وی نباشد نحو ما مِن اله الا الله و هل
مِن خالق غیر الله و لا تؤخذ مِن احد یعنی [illegible]
نیست خدائی جز خدا آیا خدائی هست غیر از خدا
یعنی نیست در اینجا استفهام انکاریت و معنی نفی
است و مجلس را اذیت نکن و الی للانتها
الغایة مکاناً یعنی الی برای انتهای مکانی نحو سرت من البصره
الی الکوفه او زماناً یعنی سیر کردم از ابتداء بصره

ثانیه لوقفه یعنی معنی انتهای غایة زمانی نحو اتموا الصیام الی اللیل
یعنی تمام کنید روزه را تا شب و نحوهما نحو قلبی الیک یعنی
قلب من میل کرده است و تکون بمعنی مع قلیلاً یعنی کم است الی
بمعنی مع باید نحو لا تأکلوا اموالهم الی اموالکم یعنی
مخورید اموال خود را با اموال ایشان و الباء للاستعانه
یعنی یکی الباء للاستعانه است یعنی طلب یاری کردن نحو
بسم الله الرحمن الرحیم یعنی یاری میجویم بخداوندی
که رحمان و رحیم است و للمصاحبة یعنی یکی معنی باء مصاحبه
یعنی با هم بودن نحو دخلت علیه بثیاب السفر و منه
یعنی داخل شدم با ایشان با لباس سفر و منه یعنی از این
باب سبحان ربی العظیم و بحمده یعنی تسبیح میکنم خداوند
بزرگ را با حمد او و للالصاق اما حقیقة یعنی یکی باء

چسبیدن یا حقیقی یا مجازی نحو به داء او مجاز یعنی
یعنی مثل به داء یعنی لفلان درد ه یا از روی مجاز
است نحو مررت بزید یعنی گذشتم بزید اقرب مروره
منه یعنی بجهت آنکه نزدیک باو بود گذشتم و للمقابله یعنی
چیزی را بچیزی مقابله کردن یکی معنی باء است نحو
بعت هذا بهذا یعنی فروختم این را باین و للتعدیه
یعنی یکی باء و للتعدیه یعنی از تجاوز کردن از فعل بغیر
نحو ذهبت بزید یعنی بردم زید را ای صیّرته ذاهبا
یعنی گردانیدم او را رونده و للقسم یعنی باء بمعنی قسم
نحو بالله لافعلن کذا قسم بخدا البته میکنم این چنین
و للسببیه یکی معنی باء است نحو ضربته بسوء ادبه یعنی
یعنی زدم او را بسبب بی ادبی او و للبدل یکی باء است

یعنی چیزیرا بدل بدن مثل قول شاعر فلیت لی بهم
قوماً اذا رکبوا شنّوا الاغارة فرساناً ورکباناً
یعنی کاشکی بودن برای من بدل ایشان قوم من قومی دیگر
که چون برای جنگ سوار شدند پیاده وسوار غارت
میکردند که در اینجا باء بمعنی بدل هست یعنی فلیت لی
بدل قومی قوماً وللتعدیة یعنی چیزیرا فرای چیزی کردن
نحو بابی انت وامی یعنی بفدای تو باد پدر ومادرم وبمعنی
عن یعنی باء بمعنی عن بیاید نحو سأل سائل بعذاب واقع
یعنی پرسید پرسنده از عذابی که واقع شود ای عن
عذاب که در اینجا باء بمعنی عن آمده وبمعنی فی یعنی باء
بمعنی فی هم میاید نحو بیدک الخیر یعنی همه خیرها خوبیها
در دست تو هست وبمعنی اللام یعنی بمعنی لام میاید نحو و

واذ فرقنا بکم البحر یعنی شکافتیم دریا را برای شما
وبمعنی من یعنی باء بمعنی من میاید نحو عیناً یشرب
بها عباد الله یعنی چشمی که آب میخورد از او بندگان خدا
وتکون زائدة گاهی باء زائده واقع میشود [illegible]
فی ثلاثة اخبار خبر لیس یعنی زائده باء در سه خبر زائد
واقع میشود یکی در خبر لیس نحو لیس زید بقائم
یعنی نیست زید ایستاده وخبر ماء النافیة یعنی باء
در خبر مای نافیه زائد واقع میشود نحو ما زید بقائم
یعنی نیست زید ایستاده والخبر المبتدأ المقرون بهل یعنی
در خبری که مبتدا خبری که حل استفهام سرش مانده
باء دارد میشود مبتدا یعنی ابتدا نحو هل زید بقائم
آمد یا هست زید ایستاده وسماعاً اما فی غیر الخبر یعنی

یکی هم سماعیه اما که صورت دارد یکی در غیر خبر یکی در
خبر نحو بحسبک زید و کفی بالله شهیدا کافیست
ترا زید کافیست ترا خدا برای شهادت والقی
بیده یعنی دستش را انداخته ترا انجا و امثالی
الخبر غیر ما ذکر یعنی یکی هم باء در خبر اما نه انکه
ذکر شد نحو حسبک بزید یعنی کافیست ترا زید و فی
للظرفیة حقیقة یکی از این حروف فی هست ظرفیه هست
نحو الماء فی الکوز یعنی این آب در کوزه هست او مجازا
نحو النجاة فی الصدق نجات است الهلاک فی الکذب یعنی
نجاتی و رستگاری در راستی و هلاکت در دروغ گفتن یعنی
علی قلیل یعنی کاهی بمعنی علی میاید نحو و لاصلبنکم فی جذوع النخل
یعنی مثل سه میاویزم شما را بر تنهای درخت خرما

و فی بمعنی لام هم میاید نحو ان امراة دخلت النار
فی هرة حبستها لا هی اطعمتها و لا هی ترکتها
تاکل من خشاش الارض حتی ماتت یعنی بدرستیکه
زنی داخل آتش شد بعلت گربه که او را حبس
کرده بود نه طعام با آن گربه میداد و نه آن گربه را
رها میکرد که از خرد نیهای زمین بخورد تا زمانیکه
آن گربه از گرسنگی مرد و تکون فعلا کاهی بمعنی
فعل میاید نحو فی لعجلک یعنی فما کن لعهدک
و علی للاستعلا یعنی علی از برای طلب بلندی آمده
اما حسا و هو ما ثبت هذا با انکه این بلندی حسی
یعنی دیده میشود نحو زید علی السطح یعنی زید بالا بام

وهو او حكماً نحو مالا يشاهد يا در حكم حسى باشد و
انحزر مست كه ديده نمود نحو عليه دين يعنى
بر آن شخص قرض است و بمعنى فى هم ميايد نحو دخل
المدينة على حين غفلة من اهلها يعنى داخل
شد در شهر در حاليكه اهلش غافل بودند از امدن
او و تكون اسماً كما يجىء هم اسم ميايد و يلزمها من لا غير
و الوقت مين چسبيدن آنست از حرف جاره نحو
ركبت من عليه يعنى سوار شدم از بالاى آن اى من
فوقه و قد تكون فعلاً كما مر على فعل ميايد نحو ان
فرعون علا فى الارض بدرستيكه فرعون بلند
شد در زمين

و اللام للاختصاص بالملكية يعنى يكى از آن حروف لام
اختصاص ملكيه يعنى ملكى را بكسى اختصاص بدهند
نحو المال لزيد يعنى اموال مخصوص به زيد و بمعنى
غير الملكية يعنى بمعنى غير ملكى هم ميايد نحو الحمد لله يعنى
حمد مخصوص بخداوند و للتعليل هم يعنى چيزى را علت
قرار بدهند نحو ضربته للتاديب يعنى زدم او را بعلت
ادب پيدا كند و للقسم يعنى از براى قسم ميايد در حالت
تعجب در كار باشد فى قول شاعر لله لا يبقى على
الايام ذو حيد بمشمخر به الظيان و الاس يعنى
قسم بخدا كه باقى نماند در روزگار صاحب شاخى
در كوهسار كه در انجا آهوان و درخت آس است
و للتوقيت يعنى براى وقت مشخص كردن هم ميايد

نحو اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل یعنی
بپا دار نماز را در وقت برگشتن خورشید تا تاریکی
شب و بمعنی عن مع القول بیاید مگر وقتی که قول
بعدش باشد نحو قال الذین کفروا للذین آمنوا یعنی
گفتند کسانیکه کافر شدند از برای کسانیکه ایمان آوردند
و بمعنی الی هم بیاید نحو فسقناه الی بلد میت یعنی پس
راندیم ابر ابسوی شهری که مرده بود از خشکی
و بی آبی افسرده بود و تکون زائدة گاهی هم
زائد واقع میشود نحو ردف لکم یعنی ردیف شد شما را
یعنی بجای ردفکم لکم و تکون فعلا گاهی هم فعل بیاید نحو
لیزیدا دوست بدارد زید را و منها معنی النفع بجای ان ضرر علی معنی
یعنی چنانکه در علی معنی ضرر در لام معنی نفع نحو دعا لی

یعنی دعائیکه کرد در حق من و دعا علیه یعنی دعای
بد کرد در حق او و تفتح فی الاستغاثة و التعجب
و التهدید یعنی در سه جاست که لام بفتح خوانده میشود
یکی در مقام استغاثه و فریادرسی یکی در مقام تعجب
یکی در مقام ترسانیدن نحو یا لزید فتح یا ازید
بفریاد من برس و یا للماء معنی تعجب شگفت است
از زیادی آب و یا لعمرو لاقتلنک ای عمرو البته تورا
بکشم و فی کل مضمر الا الیاء و تکسر فی غیرها یعنی در هر
ضمیر که لام در آید مفتوح است مگر ضمیر
یا و در سایر جاها هر جا مکسور یعنی یکی از حروف
عن یعنی معنی برای تجاوز یعنی از تجاوز کردن از چیزی
نحو رمیت السهم عن القوس یعنی افکندم تیر را از کمان

وللبدل يعني يكي عوض بدل دادنه نحو لا تجزي نفس عن
نفس شيئاً يعني در روز قيامت هيچ نفسي بدل نفس
ديگر جزاء نمي‌بيند و بمعني بعد هم ميايد نحو لتركبن طبقاً
عن طبق يعني سوار شويد طبقي بعد از طبقي يعني روز قيامت
اي حالا بعد حال يعني هر ساعتي حالي دارند يعني اهل
قيامت و بمعني علي هم ميايد نحو مثل قول شاعر لاه ابن عمك
لا افضلت في حسب عني ولا انت دياني فتخزوني يعني
از براي خداوند است خير و خوبي اي پسر عم تو زيادتي نداري
تو در حسب بر من و نيستي تو مالك امر من و حكم كننده بر
من پس سياست كني مرا و لاه مخفف لله يعني در اينجا لام
بود برداشتن لله لذا شن و يكون اسماً مع من لا غير يعني
كاهي عن اسم ميايد هرگاه انكه من بعدش باشد
نحو جلست من عن يمينك يعني نشستم از جانب راست من

وحتى للانتهاء و مدخولها اما جزء ما قبلها يعني حتى از
براي انتهاي غايت و انچه حتي داخل برا و ميشود
جزء ما قبل انچه است نحو اكلت السمكة حتى
رأسها يعني خوردم ماهي را حتي سرش را و متصل
به يعني يا اينست مدخول حتي متصل بما قبل
او نحو نمت البارحة حتى الصباح خوابيدم ديشب را
تا صبح و تفيد بمدخولها قوة يعني كاهي حتي كه
داخل شده حتي افاده قوت ميكند نحو مات الناس
حتى الانبياء يعني مردند مردمان حتي پيغمبر را در اينجا مرا
كه پيغمبرها از تمام مردم قوي تر و بالاتر ميباشند
او ضعفاً يا انكه افاده ضعف ميكند از براي بعد از خودش

نحو قد مر الحاج حتی المشاة یعنی آمدند حاجی ها حتی
پیاده ها و تکون للاستیناف فما بعده مبتدا یعنی
و حتی میباشد حتی از برای استیناف یعنی از برای مطلب
تازه کردن میاید ان کلامی که بعدش واقع بشود
مبتدا او للعطف فکان ما بعدها مثلها المعطوف علیه
یعنی گاهی حتی از برای عطف میاید حرف ابر حرف
عطف کردن و در انوقت ما قبل او در حکم معطوف
الیه را دارد و اول الامثلة تحتمل خذین یعنی مثل
سابقی که اول زدیم احتمال هر سه معنی را دارد و
شذ دخولها علی الضمیر یعنی کم اتفاق میافتد که
حتی مثل سایر حروف جاره بر ضمیر داخل بشود
نحو مثل قول شاعر فلا والله لا یبقی اناس فتی حتاک
یا ابن ابی زیاد یعنی پس قسم بخدا هیچ آدمی و جوانمردی

در دنیا باقی نمیماند حتی تو ای پسر ابی زیاد
ورب للتقلیل یعنی از برای چیزی کم کردن نحو رب
رجل کریم لقیته یعنی کمست مرد کریمی که او را ملاقات کردم
ورب رجل صالح عندی یعنی کم مرده صالح نزده
منی و تکون للتکثیر یعنی گاهی میباشد از برای بسیار
کردن نحو رب رجل فقیر اغنیته یعنی بسیار مردمان
فقیر را که من غنی کردم و لها صدر الکلام یعنی
رب همیشه میباشد بالای کلام و تخص بنکره
موصوفة یعنی اینکه رب مخص بنکره صفتی داشته
باشد و فعلها ماض محذوف غالبا یعنی فعل رب
ماضی محذوف یعنی در کلام حذف میشود نحو
رب عصا کسرته یعنی بسیار عصائی که شکستم او را

وتدخل على مضمر مبهم مميز بنكرة منصوبة على طبق ما
قصدت افرادا وتثنية وجمعا وتذكيرا وتانيثا والمضمر
مفرد مذكر لا غير يعنى داخل ميشود اين رب بر ضمير مبهمى
كه تميز داده شده باشد بنكرهٔ كه منصوب باشد
ومطابق باشد وبانچه قصد كرده باشد گوينده كلام
از مفرد وتثنيه وجمع ومذكر ومؤنث
وضمير بايد مفرد مذكر باشد وغير از آن نيست
نحو ربه رجلا بسا مردست وربه رجلين چه كم دو مرد
وربه رجالا چه كم بسيار مرد وربه امرأة كه كم
يك زن وربه امرأتين نساء چه بسيار جمع زن [illegible]
وتلحقها ما فتكفها عن العمل غالبا وتدخل على الجملتين
يعنى گاهى داخل ميشود بر رب ماء كافه پس باز ميدارد

رب را از عمل كردن ودر آن وقت بر جمله اسميه
وفعليه داخل ميشود نحو ربما قائم زيد چه بسيار ايستاده
زيد وربما زيد قائم چه بسيار زيد ايستاده وقد
تخفف يعنى گاهى رب مخفف ميشود نحو قوله تعالى ربما
يود الذين كفروا لو كانوا مسلمين يعنى بسيار دوست
ميدارم كسانيكه كافر بود مسلمان باشند والواو
بمعنى رب فتدخل على النكرة الموصوفة وفعلها كفعلها
يعنى واو بمعنى رب ميايد وداخل نيز بنكرهٔ موصوفه
ميشود همان عملى كه رب ميكند واو هم ميكند مثل
قول شاعر وبلدة ليس لها انيس الا اليعافير والا
العيس يعنى چه بسيار شهرى كه نيست در آن شهر انيسى
مگر خر وشتر يكى معنى واو قسم نحو والله ما

فعلت كذا يعني قسم بحذف من انكار انكرد و يختص بالظاهر
و بحذف فعله و يجاب بغير الطلب يعني واو بر ضمير
داخل نميشود كافعل واو حذف ميشود جواب داد
ميشود بدون طلب فلا يقال وك پس نميگويند وك
و لا اقسم والله يعني پس نگفته نميشود و لا اقسم والله و نميشود
نگفت و لا والله اخبرني و نميشود نگفت و لا تخبرني والتاء
للقسم يعني يكي از حروف جاره تاء قسم و يختص بلفظ الله
و حذف فعله مثل مع السؤال يعني اين مخصوص كه بلفظ
الله داخل ميشود نحو قول شاعر تالله يا ظبيات القاع
قلن لنا ليلاي اضحكن ام ليلا من البشر يعني قسم ميدهم
شمارا اي اهوان بيابان حاف و نهموا بگويد بمن
كه ليلا من از جنس شماست از جنس آدميان

و باء القسم اعم منها يعني باء القسم عموميتش از تاء القسم
بيشتر يعني از تاء و واو القسم عموميتش بيشتر نحو لا
اقسم بيوم القيمة يعني قسم بروز قيامت وبك اخبرني
يعني قسم بجان تو خبر بده بمن و لا بد لجواب القسم
في غير السؤال من احد الاربعة اللام وان وما و لا و
لو تقل را يعني و حتمي كه لابد باشد از براي جواب قسم در
صورتي كه غير از سوال از لكن باشد يكي از چهار
چيز يكي لام يكي ان يكي ما يكي لا الركعه در تقدير
باشد نحو تالله تفتؤ تذكر يوسف يعني قسم بخدا
هيچوقت از ياد يوسف بيرون نميشوم كه در اينجا لا
مقدر است اي لا تفتؤ و يحذف الجواب اذا

لتوسط القسم بین اجزاء ما یدل علیه اذا حذفها
و حذف میشود جواب قسم وقتی که واقع شود قسم در میان
اجزاء سخنیکه دلالت بر قسم مینماید یا متاخر از آن اجزاء
باشد نحو زید والله قائم یعنی زید قسم بخدا برپا ایستاده
و زید قائم والله یعنی زید برپاست بخدا ــــ والکاف
للتشبیه یعنی یکی از حروف جاره کاف للتشبیه یعنی چیزرا بچیز
شبیه کنند نحو زید کالاسد یعنی زید شیر است و للتعلیل
یعنی یکی معنی کاف علت قرار دادنه نحو قوله تعالی واذکروه کما
هدیکم یعنی یاد کنید خدارا بعلت آنکه هدایت کرده شمارا
و تلحقها ماء الکافة یعنی گاهی ماء کافه بر این کاف داخل
میشود و بازدارد از عمل مانند آن در قول شاعر اخ ماجد لم یخذه
یوم مشهد کما سیف عمرو لم تخنه مضاربه یعنی برادر با مجد و بزرگی
و فتوتی که برادر هیچ بیر سگاهی تنها و رسوا نگذاشته چنانکه

شمشیر عمرو ابن معدی کرب در بریدن و کار کردن با او
خیانت نکرده که در آخر شعر ماء زائد است والمصدریه یعنی یکی هم
مصدریه است نحو قول شاعر فلما اصبح الشر فامسی وهو عریان
فلم یبق سوی العدوان دناهم کما دانوا یعنی چون شر و بدی
صبح کرد و شام کرد در صورتی که برهنه و نمایان بود و هیچ
دشمنی چیزی باقی نماند لهذا با آن جماعت بما معاملت
و خصومت ورزیدم که ایشان با ما ورزیدند والزائده کلتی
هم کاف زائده واقع میشود نحو زید اخی کما ان عمرا اخوک یعنی
زید برادر تو است مثل آنکه عمرو برادر تو است نحو قوله تعالی لیس
کمثله شیء نیست مانند خدا چیزی و تدخل المضمر علی قلة
یعنی گاهی هم داخل بر ضمیر میشود نحو ما انت الا کانا و نیز
مکرر مثل من و مذ و منذ لابتداء الغایة فی الماضی
یعنی مذ و منذ برای ابتداء زمان ماضی نحو ما رأیته مذ

و منذ یوم الجمعة یعنی ندیدم اورا از روز جمعه یعنی ابتداء
ندیدم از روز جمعه و للظرفیة فی الحاضر یعنی یکی معنی مذ و منذ
ظرفیة حاضر نحو ~~منذ یوم الجمعة~~ مذ یومنا و منذ شهرنا یعنی
از امروز . تا از این ماه و اختص بالظاهر یعنی این مذ منذ
مخصوص بظاهر نه ضمیر و یکونان اسمین بمعنی اول المدة
فیلیهما المفرد یعنی گاهی این حرف تا اسم میشوند بعد لفظ بعد
شی علم مفرده هست نحو ما رایته مذ یوم الجمعة ندیدم
اورا از اول روز جمعه او جمیعها فیلیهما ناقصا بمعنی جمیع
مدت است الوقت مخصوصه گویند بعلوم او میانه
نحو ما رایته مذ یومان او ایام ندیدم اورا در چندین روز
فهما مبتدآ و ما بعدهما الخبر یعنی پس این مذ منذ که اسم
هستند مبتداء است ما بعد انها خبر مبتداء هست

و حاشا و عدا و خلا للاستثناء ای اخراج شیء عن حکم
ما قبلها یعنی عدا و خلا و حاشا هر سه استثنا میشوند
یعنی استثنا خارج شود از حکم ما قبلش نحو جاء القوم
حاشا و عدا و خلا زید یعنی آمدند قوم سوای زید یعنی زید
از حکم آمدن خارج است و تکون فعلاً فتنصب ما بعدها
علی المفعولیة و الفاعل مستتر فیها وجوبا و الجملة منصوب
المحل علی الحالیة یعنی این سه تا گاهی فعل واقع میشوند
و نصب میدهند ما بعد خود را یعنی فاعل این فعلها پوشیده
هست ان جمله که ما بعد انها است واقع میشود
منصوب محل حال نحو جاءنی القوم حاشا زیدا یعنی
آمدند قوم پیش من مکرر زید ای حالکونهم خالیا جمیعهم
من زید یعنی در حالتی این قوم آمدند که خالی از زید بودند

وتدخل على الأخيرين ماء المصدرية فالجملة في تأويل
المصدر منصوب على الظرف بتقدير الوقت يعني ماء المصدريه در عدا وخلا داخل
داخل
ميشود اما بر حاشا نميشود بر انها داخل ميشود ماء المصدريه پس
الجمله كه بعد از انهاست بنابر انكه ظرفيه با تقدير
وقت نحو جاءني القوم ما عدا زيدا يعني نيامدند
سوار زيد وما خلا زيدا اى وقت خلوهم عن زيد يعني
يعني وقتي كه امدند كه خالي از زيد بودند وقت
خلوهم عن عمرو يعني ووقتيكه خالي بودند از عمرو وشبه الجر لاسم
بها جعلها زائدة ولابد لحروف الجر من متعلق الا الحروف
زائدة يعني هر كس ميكويد اسم بعد از انها جر دار انها ميكو
يند انها ماء زائده هست نحو كفى بالله شهيدا يعني كافيست
گواه خدا براى شهادت وقيل لذا رب والكاف وحاشا وعدا
وخلا يعني بابن صورت هست رب كاف حاشا وعدا وخلا

النوع الثاني حروف مشبهة بالأفعال وهي ستة
احرف يعني انها حروفي هستند كه شبيه بفعلند انها
شش هستند از انها قرار ان وان كان لكن ليت ولعل
وتدخل على المبتداء والخبر يعني داخل ميشود بر مبتداء
خبر فتنصب الأول اسما والثاني خبرا يعني مبتداء را
نصب ميدهد بعنوان اسميت وخبر را رفع ميدهد
بعنوان خبريت ولما لسوا ان المفتوحة صدر الكلام
ولها التوسط فالاولى لتأكيد الجملة ولكن المكسورة
قد تغير ~~وان كل لما ليوفينهم ربك~~ لا تغير معناها والمفتوحة
مع جملتها في حكم المفرد يعني چون براى انها حروف مشبهة
بالفعل سوار ان مفتوحه صدر كلامست وبراى
حروف وسط كلامست پس ان وان براى تأكيد

جمله هست ولیکن إنّ المکسوره جمله را تغییر نمیدهد
وأنّ مفتوحه با جمله خودش در حکم مفرد است نحو إنّ
زیداً قائم بدرستیکه زید ایستاده و بلغنی أنّ زیداً راکب
برسیده هست بمن که زید سوار است یعنی بلغنی رکوب
زیدٍ وقد تخففان فانّ المکسورة لا تغیّرها والمفتوحة مع
جملتها فی حکم المفرد یعنی گاهی اِنّ اَنّ خفف نون ان خفف
میشود اِنَّ اَنَّ میشود اِنْ مکسوره آن جمله تشکیله بعد از او هست
تغییر نمیدهد خفیف بشود هم نشود وقد تخففان فانّ
المکسورة قد تعمل (آیه مبارکه) وإنّ کلّاً لمّا لیوفّینّهم ربک اعمالهم وقد تلغی
فیلزمها اللام یعنی إن خفیف شدها گاهی عمل میکند
گاهی نمیکند انّ إن هرچه خفیف میشوند انّ مکسوره
گاهی عمل میکند نحو إنْ زیداً لقائم بدرستیکه زید ایستاده
فرقاً بینها وبین إن النافیة والمفتوحة تعمل وجوباً فی ضمیر شأن

مقدّراً یعنی (إنْ) لام بر اِنْ داخل میشود تا اینکه اِنْ مخففه
با اِنْ نافیه فرق باشد نحو الحمد لله رب العالمین یعنی حمد
مخصوص خداوند و یلزمها مع الفعل المتصرّف السین أو سوف
أو قد أو حرف النفی لئلّا یلتبس بالمصدریة یعنی ویکون لها کا
لعوض یعنی لازم میشود با أنْ آن که فعلی بعدش هست لازم
با سین یا سوف در آید تا شبیه نشود با أنْ مصدریه که اورا
مانند عوض باشد نحو علمتُ أن سیقومُ او سوف یقومُ
او قد قامَ او لا یقومُ یعنی دانستم که زود باشد که می ایستد
یا اینکه میدانم نمی ایستد واما مع غیر المتصرف فلا یعنی
اگر که فعلش غیر متصرف باشد دیگر سین و سوف لازم
نیست نحو بلغنی أن لیس زید قائماً یعنی رسید بمن که ایستاده
نیست نحو قوله تعالی لیس للانسان الّا ما سعی یعنی نیست از
برای انسان مگر اینکه کوشش کرده باشد ویکونان فعلین

و گاهی اثر حرفها فعل واقع میشوند نحو إنْ زید وإنْ یا زید
یعنی وعده بده ای زید وتکون المکسورة اسمًا یعنی گاهی إنّ
مکسوره اسم میباشد نحو سمعت أنّ زید یعنی شنیدم از زید
وتکون حرف الجواب یعنی گاهی هم إنّ حرف جواب واقع میشود
نحو إنّ هذان لساحران یعنی به درستیکه موسی و هارون
هر دو ساحر اند وکأنّ للتشبیه یعنی از حروف جاره کأنّ هست
یعنی چیزرا بچیزی شبیه نمایند نحو کأنّ زیدًا الأسد یعنی
گویا زید شیر هست وقد تخفف فتلغى عن العمل یعنی کأنّ
گاهی خفیف میشود واز عمل کردن میمانند نحو ونحر مشرق
اللون کأنْ ثدیاه حقّان یعنی گویا گلوئی که سفید بود و دو
پستان او مانند حقه بود ولکنّ للاستدراک وتقع بین الکلا
مین المتغایرین یعنی ولکنّ از برای دو کلامی هستند که متغایر
باشند یعنی یکی نباشند غیر ازهم باشند نحو جائنی زید لکنّ عمرًا
یعنی زید آمد لکن عمرو نیامد لم یجئ وتخفف فتلغى فیجوز معها

مطلقًا الواو للعطف او للاعتراض على خلاف فیها یعنی
لکن از برای استدراک یعنی طلب فهم کردن بعضی گفتند
که این واو که بعد از لکن میاید از اعتراض بعضی میگویند
از عطف نحو وما کفر سلیمان ولکنّ الشیاطین کفروا یعنی
حضرت سلیمان کافر نشد لکن شیاطین که حضور
او بودند کافر شدند ولیت للتمنی یعنی لیت از برای
آرزو نمودن هست وللتمنی الممکن والمحال یعنی در لیت میشود
چیزی آرزو کرد یا نکرد ~~الحا~~ لعلّ امید داشتن نحو
لعلّ زیدًا فاضل امیدوارم که زید فاضل باشد نحو فیا
لیت الشباب لنا یعود یومًا فاخبره بما فعل المشیب یعنی
ای کاش جوانی برای ما باز میگشت پس خبر میدادم به جوانی
بآنچه پیری بر سر آدم وارد میاورد ولی در اینجا چیزی آرزو
کردم که ممکن نیست بشود وآن عبارت است از برگشتن جوانی

ولعل للترجي وتخصّ بالممکن یعنی لعل از برای امید داشتن
وامید بچیزی که ممکن شود نحو لعلّ زیداً فاضل یعنی امید است که
زید فاضل باشد وفیها لغات کثیرة منها علّ یعنی در اینجا لعل چندین
لغت وارد شده یکی علّ قال الله تعالی [illegible] ولعلک
تارکٌ بعض ما یوحی یعنی شاید که تو ترک کننده باشی بعضی
چیزی که بتو وحی میشود ومنه یعنی از این باب قول الشاعر لا
تهین الفقیر علّک ان ترکع یوماً والدهر قد رفعه یعنی خوار
نکن بیچاره هیچ فقیر شاید یک روزی تو پس شوی وروزگار او را
بلند کند ویلحق الکل ما فتکفّها عن العمل علی الافصح یعنی ملحق
میشود باین ~~حروف~~ لعلّ ~~واخواتها~~ (و همه حروف مشبهه) لعلّ ما داخل میشود پس باز
میدارد اینها را از عمل کردن نحو انّما زید قائم بدرستیکه زید ایستاده
وانّما قام زید بدرستیکه زید ایستاده بلغة ووجه مشابهة تلک

الحروف بالافعال انها مثلها لفظاً ومعنی حققت واستدرکت
وشبهت وتمنیت وترجیت لفظاً فلکونها ثلثیة ورباعیة
وخماسیة مبنیة علی الفتح وموازنة لها مد عمدة واما معنی فلکو
نها بمعنی حققت واستدرکت وشبهت وتمنیت وترجیت
یعنی آگاه کرده نیست دلیل آنکه این حروف را شبیه بفعل میگویند
بدو جهت هست از حیث لفظ ومعنی اما شباهت لفظی
از آن حیث هست که این حروف مثل فعل سه حرفی وچهار
حرفی وپنج حرفی هستند واز حیث معنی اینها بمعنی
تحقق استند بمعنی استدراک وتشبیه وآرزو وامید آمدند
النوع الثالث ما ولا وان المشبهات (بلیس) في النفی یعنی نوع سیم
از آن سیزده نوع که ما ولا ان مشبه (بلیس) هستند یعنی بهمان حکمی
که اینها ما بعدشان دارند این هم دارند فی النفی والدخول
علی المبتدا والخبر ترفع الاسم وتنصب الخبر یعنی در

نفی میشد و داخل میشود بر مبتدا و خبر و رفع میدهد اسم را
و خبر را نصب و مثله و ما اشبه بلیس من لا لکونها
لنفی الحال بخلاف لا و من ثم ما یعمل مطلقاً و لا یختص
بالنکرات یعنی ما شبیه تر است بلیس از لا بسبب آنکه
ما از برای نفی حالست مثل لیس و از اینجاست که ما
مطلق عمل میکند خواه در نکره خواه در معرفه بخلاف
لا که مخصوص بمعرفه است مثل ما زید قائماً یعنی نیست
زید ایستاده و ما احد خیراً منک یعنی نیست هیچ از تو
بهتر کسی و لا رجل افضل منک یعنی نیست هیچ مردی فاضل
تر از تو و قد تزاد التاء مع لا فی الاحیان للتأنیث و المبالغة
فیجب حذف احد معمولیها و الاکثر الاسم یعنی گاهی تا
زیاد میشود در لام آنچنانکه زیاد میشود در لام بسبب تانیث
یا مبالغه پس واجب میشود حذف یکی از دو معمول لات
که اسمش یا خبرش باشد و مشهورتر آنست که اسم

حذف میشود مثل قول خدا تعالی و لات حین مناص
یعنی نیست این هنگام هنگام گریختن یعنی این حین اول
اشاره کقول شاعر ندم البغاة و لات ساعة مندم و البغی
مرتع مبتغیه وخیم یعنی پشیمان شدند کسانیکه سرکشی و نا
فرمانی کردند و نیست این ساعت ساعت پشیمانی و چراگاه
مرتع کسانیکه طالب سرکشی هستند زیانکار و بدعاقبت
هستند ای و لات الساعة ساعة یعنی ساعت اولی افتاده
و ان تعمل قلیلاً یعنی لکن کم است اما کم عمل میکند کقول
الشاعر ان هو مستولیاً الا علی
یعنی نیست انخص مستولی و مسلط بر هیچ کس مگر بر ضعیف
ترین دلوانه‌ها و اذا انتقض النفی بالا او تقدم الخبر او زید
ان بطل العمل یعنی هر وقت این نفی شکسته شود بالا یا مقدم
شود خبر باسم یا ان زائد واقع گردد آنوقت از عمل کردن
میافتند نحو ما زید الا قائم یعنی نیست زید مگر ایستاده

و ما قائم زید یعنی نیست ایستاده زید و ما ان زید قائم
یعنی نیست زید ایستاده که در اینجا ان زائد واقع شده
و قد تکون لا لاستغراق نفی الجنس فیعمل عمل ان یلیها
نکره مضافه او مشبهة بها یعنی گاهی میباشد لفظ لاء نافیه
از برای نفی کردن جنس یعنی اسم جنس را عموما نفی میکند
و انوقت عمل ان بر عکس میشود یعنی اسم را نصب میدهد
و خبر را رفع اگر مدخول آن نکره مضاف یا شبیه
بمضاف اگر واقع بشود نحو لا غلام رجل افضل منک یعنی هیچ
غلام مردی افضل از تو نیست یعنی عموم غلامهای مرد از تو
افضل نیست و لا عشرین درهما لک و نیست بیست درهم
از برای تو یعنی جنس بیست درهم مال تو نیست که در اینجا
شبیه بمضاف است و مع الافراد انما علی ما ینصب به
یعنی اگر بعد از لا کلمه مفرد در اینجا بیاید مبنی است که بآنچه
منصوب میاید نحو لا مسلم و لا مسلمین و لا مسلمات و جملها یعنی

نیست هیچ مسلمانی و هیچ مسلمانی و جماعت مسلمانی در خانه
و فی التعریف او الفصل بینه و بین لا وجب الرفع و التکریر
یعنی اگر کلمه بعد از لا واقع میشود معرفه باشد یا فصل باشد
در میان آن و لا واقع بشود واجب است رفع و مکرر ساختن
نحو لا زید فی الدار و لا عمرو و لا فیها رجل و لا امرأة یعنی نیست
زید در خانه و نیست عمرو و نیست هیچ مرد و نیست هیچ زن در خانه
و کثیرا ما یحذف احد معمولیها و بسیار میشود که یکی از دو معمول
لا حذف میشود و بعضی الاخر و یک معمول دیگر باقی میماند نحو
لا علیک یعنی نیست بر تو الا باس علیک یعنی باکی بر تو نیست
و منه از اینجا لا اله الا الله یعنی نیست خدای موجود غیر خدا
یعنی لا اله موجود الا الله که در لا علیک اسم افتاده و در اینجا
موجود نوع رابع نوع چهارم حروف تنصب الاسماء واحد و هی
سبعة احرف یا و ایا و هیا و ای و الهمزة المفتوحة یعنی نوع
چهارم حروفی میباشند که اسم را بنابر نصب میدهند هفت
حرف اند یا و ایا و هیا و ای و الهمزة المفتوحة و الا و الواو

فاتحة الاول حروفها لنداء و مدخولها المنادی پس حروف
اول اینها هفت حروف نداء هستند آن حرفها که داخل بر
میشوند منادا را میگویند و هی تنصب لها ان کان نکرة یعنی
و اینها مدخول او که منادا باشد منصوب میشود با حروف
اگر نکره باشد منصوب میشود بان لقول الاعمی مثل قول کور
یا رجلاً خذ بیدی یعنی ای مرد بگیر دست مرا یا مضافا یعنی
خواه نکره باشد خواه مضاف منصوب نحو یا عبد الله یعنی ای
بنده خدا او مضارعا له یعنی یا مضارع شبه بمضاف باشد نحو یا
طالعاً جبلاً یعنی کسیکه طلوع درکوه کرده باشد اذ الاول عامل فی الثانی
والثانی مختص للاول کالاول یعنی لفظ اولی عامل است
در کلمه دوم و لفظ دوم مختص است باول یعنی مخصوص میکند
باول و یبنی علی ما یرفع به ان کان مفرداً معرفة یعنی اگر آن
اسم بعد مفرد معرفه باشد مرفوع خواهد بود نحو یا زید یعنی
ای زید و یا زیدان یعنی ای دو نفر زید و یا زیدون یعنی ای جماعت
زید ها و یفتح بالف المستغاثة یعنی اگر الف استغاثه داشته باشد

مفتوحه است نحو یا زیداه یعنی ای زید بفریاد من برس
و یخفض بلامها و لامی التعجب و التهدید یعنی اگر لام
استغاثه و لام تعجب و لام تهدید بر سر منادا باشد
مجرور میشود نحو یا لله للمظلوم یعنی ای خدا برس بداد مظلوم
و یا للماء یعنی تعجب از زیادی آب و یا لعمرک لاقتلنک
یعنی قسم بجان تو البته ترا میکشم و اینها موارد استعمالا
سه تنها یعنی موردها و استعمال الحروف نداء از اینها قرار
است فالهمزة للقریب یعنی یعنی همزه از برای نداء قریب
است و ایا و هیا للبعید یعنی ایا و هیا از برای نداء دور است
و ای للمتوسط یعنی ای از برای نداء متوسط است و یا اعم
یعنی یا هم در دور هم در نزدیک هم در متوسط استعمال میشود
و تتعین فی اسم الله یعنی در لفظ الله یا استعمال میشود
از حروف و الاستغاثة و الندبة یعنی همچنین در استغاثه
و ندبه یا استعمال میشود نحو یا ولیاه یعنی از وای بر او و قد

گاهی بحذف حذف میشود حرف النداء حرف نداء در الله
نحو اللهم یعنی ای خدا که فان اصله یا الله ام یعنی در اصل الله
ام بوده است فحذف الیاء پس حرف یا حذف شد و تعوض عنها
المیم پس عوض از حرف نداء میم را در آخر در آوردند اللهم
شد فائدتان یعنی دو فائده است الاولی لا تدخل حرف الندا على
الالف واللام یعنی در این مبحث دو فائده است فائده اول اینست
که بدانند حرف نداء داخل نمیشود در اسمی که الف لام داشته
باشد بجز الله الا فی یا الله منکر در کلمه یا الله قال تعالی یا ایها
یعنی پس گفته نمیشود یا الرجل بل متوسط اسما بای یعنی متوسط
میشود یا ای نحو یا ایها الرجل ای مرد فای منادی مفرد معرفه
یعنی فای مفرد معرفه است والرجل صفة له مرفوع حملا على لفظه
یعنی رجل صفت است از برای ای که مفرد معرفه است ومرفوع
است بجهت اینکه حمله در لفظ ای میشود که دائم مرفوع است
او باسم الاشاره یا اینکه متوسط باسم اشاره میشود نحو یا
هذا الرجل یعنی ای این مرد وهذا کالاول او باجتماعهما یعنی

و عرف یا ممکن است بعد از یا یا هذا داشته باشد
ای یا هر دو را داشته باشد نحو یا ای هذا الرجل
یعنی ای این مرد فهذا مرفوع محلا یعنی این لفظ هذا که در
اینجا واقع شد محلا مرفوع است صفة لای والرجل مرفوع
یعنی ای ورجل که هر دو صفة هذا هستند مرفوع اند على انه
صفة هذا یعنی رجل صفت است از برای (عطف) هذا و ای صفة
است از برای ای او بدل عنه او عطف بیان له [illegible] یعنی
یا بدل هذا است یا عطف بیان هذا یعنی واره میکنند
ما قبل خود را نحو ~~یا ای هذا الرجل یعنی ای این مرد~~ الثانی
قد تضاف المنادی (الی الثانی) فائده گاهی اضافه میشود منادا به یا
ی متکلم نحو یا غلامی یعنی ای غلام من فیجوز قلبها الفا
یعنی این یا جایز است که قلب بالف شود نحو یا غلاما ای غلام
من او یاء مع الالف یا گاهی هم یا هم با الف قلب میشود
نحو یا ابتا ای پدر من وبدونها یا بدون اینکه تا والف داشته (باشد)

نحو یا اَبَ فتحاً و کسراً و یجوز الحاق هاء السکت وقفاً یعنی در حالت
فتح و کسره نحو یا ابتَ میگوئی جایز الحاق هاء سکت بحالت
وقف نحو یا غلاماه و یا ابتاه تنبیهٌ قد اختلف فی نصب
المنادی فقیل بتلک الحروف و هو ما اخترناه وقیل بفعل محذوف
یعنی اختلاف کردن در نصب منادا که نصب دهند ما کی
هست بعضی گفتند که نصب پس با بعض حروف ندای هست
و ما هم بعض قول را اختیار کردیم و باره‌ئی گفتند منصوب بفعل
محذوف هست نحو ادعو یعنی میخوانم و اطلب یعنی میطلبم والواو
بمعنی مع یعنی یکی از حروف جاره واو بمعنی مع میاید نحو استوی
الماء والخشبة یعنی آب با چوب مساوی شده و کفاک و زیداً
درهم یعنی تورا با زید یک درهم بس هست و یسمی منصوبها مفعولاً
معه یعنی اسمی که بعد از واو منصوب هست آنرا مفعول معه
میگویند و الا للاستثناء یعنی الا از برای استثناء یعنی حکم مابعد
را از حکم ماقبلی جدا کردن و منصوبها المستثنی

و ما اعتبر مغایرته له فی الحکم المستثنی منه یعنی الا از برای
استثناء هست یعنی جدا کردن حکم ما بعد از حکم ما قبل
و شرط نصبه ان یکون المستثنی فی کلام تام ای ما ذکر
فیه یعنی و آنچه اعتبار شود مغایرت او در حکم مستثناء
منه یعنی آنرا مستثناء منه میگویند و شرط نصب آن
مستثنا اینست که مستثنا در کلام تام واقع شده باشد
ای ما ذکر فیه المستثنی منه موجب یعنی آن کلامی که
تام هست که مستثنی منه در آن ذکر شود موجب باشد
مثل جائنی القوم الا زیداً یعنی آمدند قوم مرا مگر زید
که در اینجا الا حرف استثناء هست و زیداً منصوب هست
مستثنی هست و قوم که قبل از الا که نسبت مجیء با آن داده
مستثنی منه هست و مغایر هست در حکم مجیء با زید و در کلام
موجب که جائنی باشد و مستثنی که با ئنی نحو در کلام
واقع شود منصوب

مقدما علی المستثنی منه یعنی یا در وقتیکه مستثنی بر مستثنی منه مقدم کرده
الرابعه در کلام منفی باشد منصوب میشود نحو ما جاءنی الا زیدا
احد نیامد مرا هیچ مگر زید احدی که در اینجا مستثنی که
زید است مقدم بر مستثنی که احد مقدم شده یا بجهت
یا اینکه در کلام منفی واقع شده و منصوب است او منقطعا ای
غیر داخل فی المستثنی منه یعنی منقطع یعنی جدا باشد مستثنی از
مستثنی منه یعنی از جنس هم نباشد اسدن انطور باشد نحو ما جاءنی
احد الا حمارا یعنی نیامد هیچ کس مگر خر که در اینجا یا اینکه
در منفی تامه واقع شده و باید مستثنی مرفوع باشد نحو
مستثنی داخل در مستثنی منه نیست منصوب است و یجوز النصب
ویختار البدل اذا کان الکلام تامه غیر موجب یعنی در کلام
کلام تامه باشد الرابعه غیر موجب باشد یعنی منفی باشد
و حقش مرفوع بود مستثنی است جایز است نصب مستثنی
اعتبار میشود بدل یعنی مستثنی را در حکم بدل درآورند و منصوب دارند
نحو ما فعلوه الا قلیل یعنی نکردند انرا مگر اندکی که الا قلیلا
هم بنصب قراءت شده و یعرب علی حسب العوامل اذا کان مفرغا

ای لم یذکر معه المستثنی منه یعنی مستثنی اعراب میشود بر حسب عوامل
نحو اصطلاحی که بر سر ان میآید در وقتیکه مفرغ باشد یعنی مستثنی منه با
مستثنی در کلام مذکور نشده باشد و مستثنی فارغ از مستثنی منه باشد
نحو ما جاءنی الا زید نیامد نزد مرا مگر زید و اینکه در اینجا زید
فاعل ضرب است و مرفوع است نحو لیس الا قائما یعنی نیستم
مگر من ایستاده که در اینجا زید خبر لیس و منصوب نحو و ما مررت
الا بزید یعنی نگذشتم مگر بزید که در اینجا زید بیاری جار مجرور
است و اگر مستثنی منه در کلام مذکور بود زید که مستثنی منه
است در هر سه موقع مرفوع بود زیرا که در حقیقت فاعل مقام
مستثنی منه است و هر حکمی که مر او را مستثنی منه بود و میباشد
مر او را مستثنی است و تقدیر عبارت است ما ضربنی احد
الا زید و لست احدا الا قائما و ما مررت باحد الا بزید
تتمه قیل انتصاب المستثنی لیس بالا بل بفعل مقدر ای استثنی
و قیل بل بالمذکور لکن بتوسطها یعنی بعضی گفتند که انرا منصوب
بودن مستثنی بحرف الا است که حرف استثنی باشد بعضی گفتند
در بفعل مقدر است که عبارت از استثنی باشد بعضی
گفتند که ان لفظ فعل عبارت از استثنی باشد بفعل
مقدر است لکن نصب داشتن بتوسط الا

تتمه قد يستثنى بغير و سوى و سواء والمستثنى بها مجرور بالاضافة وغير
اعرابه كالمستثنى بالا على التفصيل و سوى و سواء تنصب على الظرفية
وحاشا و عدا و خلا و ما عدا و ما خلا على ما مضى و ليس
ولا يكون يعنى استثنى ميشود بلفظ غير كه هر مستثنى ميشود بلفظ
غير و سوى و سواء و مستثنى با اينها مجرور ميشود بنا بر اضافت [illegible] كلمه
بر اسم ما بعد شان كه مستثنى باشد و لفظ غير اعراب ميدهد ما بعد
شى مثل مستثنى كه با الا اعراب ميشود موافق تفصيل كه در سابق
گذشته يعنى ضمن بيان حكم الا [illegible] در ما بعدش خودش كه
مستثنى باشد و سوى و سواء ما بعد شان را نصب ميدهد
بنا بر ظرفيت و بعضى استثنى ميشود بحاشا و عدا و خلا و ما
عدا و ما خلا بر طريقى كه گذشته و بعضى استثنى ميشود بليس
ولا يكون مثل جاءنى القوم ليس زيدا و لا يكون بشرا يعنى
روز [illegible] است كه [illegible] كسان [illegible] زيد و [illegible] بشر و مستثنى كه با
ليس ولا يكون منصوب ميشود بنا بر خبريت و اسم در هر دو ضمير
مستتر است و الجملة خبرية منصوبة المحل على الحالية يعنى
محل منصوب است بنا بر آنكه حال باشد

و بلا سيما يكى از كلمات لا سيما است نحو اكرم القوم لا سيما زيد
الكرام گفتن يا بقوم خصوصا زيد بتقدير لا [illegible]
مثل انه او جه الرفع على الخبرية لمبتدأ محذوف يعنى سيما هم لا سيما
ميشود گفت هم سيما ميشود گفت يعنى سيما را با ما بعد سيما بر
نسبه وجه هم [illegible] رفع بنا بر آنكه خبر باشد از براى مبتدا خبريكه
در كلام محذوف باشد و ما فيها موصولة او موصوفة او
لا سيما الذى هو يعنى آن لفظ ما كه در آخر سيما است ما
موصوله است و بمعنى الذى يا موصوف است زيد هو
موجود والجر على الاضافة مع الله [illegible] و ما زائدة يعنى بنا بر
آنكه بگويم كه سيما اضافه شده بزيد و ما زائد باشد الا سيما زيد موجود
والجملة حال في الحالين والنصب ~~[illegible] زيد موجود [illegible]~~
~~[illegible] و ما زائدة اى لا سيما زيد موجود~~ والجملة على الاستثناء فيكون
لا سيما منقولة من احد الا و ليس [illegible] على ما كانت عليه بخصوصها
اعرابا و معنى يعنى الجملة [illegible] حاليه [illegible] سيما [illegible]
[illegible] ميشود كلمه بعد سيما ممكن هم منصوب شد بنا بر مستثنى

پس مباشد لا سیما منقوله آنرا که تا که تستی یا لا سیّما باشد
و ما نیز با انچه بر آن بود مثل خصوصا مباشد از جهت
اعراب و معنی

النوع الخامس نوع پنجم حروف تنصب الفعل المضارع وهي اربعة
احرف یعنی حروفی هستند که نصب میدهند فعل مضارع را
اینجا چهار حرفند أن ولن وكي واذن فأن نحو أن تصوموا
خير لكم یعنی اینکه روزه بگیرید شما بهتر است از برای شما ويجيء على وجوه
اخر یعنی بر چند وجه دیگر هم آمده است آن مانند وغيرها كالمخففة
عن المثقلة یعنی یکی اینست که مخففه از مثقله باشد نحو علم
أن سيكون یعنی میداند ~~میباشد~~ الله که بزودی میباشد والزائدة
یعنی أن زائده هست فلما أن جاء البشير یعنی پس چونکه آمد
بشارت دهنده اینجا أن زائده هست والمفسرة لما هو بمعنى القول لا
صريحة یعنی یکی أن مفسره هست که از برای تفسیر میکند
چیزی را که بمعنی قول هست نه آنکه قول صریح باشد نحو نا
دیناه أن یا ابراهیم یعنی ندا کردیم او را که ای ابراهیم
والتي بعد العلم هي المخففة لا الناصبة وفيما بعد الظن وجهان

آن
یعنی وفی ان بعد از علم واقع نبود آن مخففه از انّ ناصبه
هست اما اگر بعد از ظن باشد دو وجه دارد نحو ظننت ان
لا تقوم یعنی گمان بردم که نمی ایستد و لن لنفی الابد
فی الاستقبال و نصب مطلقا یعنی یکی از آنها لن ناصبه هست
اما نصب تنها عمل میکند نحو لن نبرح الارض حتی یاذن
لی ابی یعنی از زمین بیرون نمیروم تا وقتیکه پدرمان اذن
بدهد و کی نقعد لوقتا من التعلل و تنصب اذا کان ما قبلها سببا لما بعدها
یعنی یکی از آنها حروف ناصبه کی است اما افاده علت قرار دادن هم میکند
نحو اسلمت کی ادخل الجنة یعنی اسلام علت است اینکه داخل جنت بشوی
یعنی علت اسلام آوردنم برای جنت بود و اذن جواب و جزاء
و تنصب مستقبلا اذا لم یعتمد علی ما قبلها یعنی یکی از
آنها حروف ناصبه اذن و اذن هم از برای جواب هم جزاء
و فعل مستقبل را وقتیکه اعتمادش بر ما قبل نباشد نصب
میدهد یعنی ما قبل شرطه ما بعد نباشد کقول لک
یعنی میگوئی اذن تدخل الجنة یعنی در آنوقت داخل جنت میشوی

پس قال اسلمت یعنی میگوید اسلام آوردم تو در
جواب میگوئی در آنوقت داخل جنت میشوی و اما مع الحا
ل و الاعتماد یعنی اما وقتیکه مستقبل نباشد و حال باشد و
اعتماد نباشد نصب نمیدهد فلا تقول لک پس میگوئی
لمن یحدثک اذن اظنک کاذبا یعنی در اینحال میگوئیم که
تو دروغ میگوئی و ان آتیتنی اذن اکرمک و مع العطف ا
لوجهان یعنی وقتیکه اذن بنابر عطف هر دو وجه واجب
هم نصب هم رفع نحو آتیتک فاذن اکرمک آمدم نزد تو را
پس در اینحال بنو الکرام میکنیم النوع السادس نوع ششم
حروف تجزم الفعل المضارع و هی خمسة احرف یعنی نوع
ششم حرفهائی هستند که جزم میدهد فعل مضارع را پنج
حرفند آنها هستند لم و لما و لا الامر و لا النهی و
ان الشرطیة و فلم و لما تقلب المضارع ماضیا و نفیا یعنی
پس لم و لما قلب میکند یعنی فعل مضارع را بماضی و نفی میکند

نحو لم يضرب ولمّا يضرب يعني نزد و يختص لم بمصاحبة
الشرط يعني لم و فرق لمّا اينست كه اختصاص بشرط دارد
نحو ان لم تفعل افعل يعني اگر تو نكار نكني [illegible] ميكنم و يجوز
~~انقطاع نفيها~~ يعني و يجوز انقطاع نفيها يعني قطع شدن
نفيش مثل لم يضرب ثم يضرب يعني نزد پس ~~بعد~~ بزند
پس از آن زد و لمّا يجوز حذف فعلها كقارفت المدينة
ولمّا اي يعني جايز هست لمّا را حذف شدن فعل بعدش
جايز ولمّا اي ادخلها يعني و چونكه داخل مدينه شدم كه در
آنجا داخل يا حذف شده و يتوقع ثبوته يعني مطلبي كه بعد از
لمّا هست متوقع ثبوت و دوام او بايد بود مثل لمّا يذق
عذاب الشعر يعني هنوز عذاب آتش را نچشيد وهي مع المضارع
جازمة ~~الامر لطلب~~ الفعل يعني لمّا و چونكه بر سر فعل مضارع
مى آيد جزم ميدهد و بر سر فعل ماضى كه ميآيد معنى ظرف
را دارد لمّا قمت قمت يعني چون تو ايستادى ايستم ولمّا

لم تقم قمت يعني چونكه تو نمانه استادى ايستم
و مع غيرهما يعني لا و حتى فعل مضارع و فعل ماضى
نيامانيا شد الوقت يعني الا هست نحو وان كل لمّا
جميع لدينا محضرون يعني در روز قيامت تمام
نعلق نزد ما حاضر شد و لام الامر لطلب الفعل يعني
يعني از اينكه حروف جزم لام الامر است براى طلب فعل نحو ليضرب
يعني البته بايد بزند و يدخل على الغائب والمتكلم دون المخاطب
الا ان يكون مجهولا يعني اين لام بر فعل غايب
و متكلم داخل ميشود اما بر مخاطب داخل نميشود مگر
وقتيكه ان مخاطب فعل مجهول باشد و لاء النهى
لطلب الترك ويدخل على الصيغ مطلقا يعني لاء النهى
بر همه صيغها داخل ميشود خواه غايب خواه مخاطب
خواه متكلم باشد نحو لا تضرب نزن ... ان يدخل على

فعلین شده الاول شرطاً والثانی جزاءً فتجزم ما کان
مضارعاً ونفی ما قبله منا وجمان یعنی یکی از حروف جازم
ان شرطیه هست و داخل می شود بر دو فعل فعل اولی شرطیه نامیده
و فعل دوم جزاء واگر مضارع باشد تجزم میدهد اگر نباشد مجزوم
دارد هم جزم هم رفع نحو وان تکرم اکرم اگر بنا شد مانند
وان تکرمنی اکرمک اگر با من [illegible] استادم وان قمت اقم او اقوم
اگر با [illegible] مانند فوائد الاولی فیما عطف علی الجزء و جزم
بالعطف و النصب باضمار ان والرفع علی الاستیناف یعنی
یکی از اعراب جزم بجهت اضمار ان ناصبه دیگری هم رفع بنابر
بنا اینکه بکوئیم استیناف یعنی مطلب تازه نحو ان تاتنی اتک
یعنی فاحدثک یعنی اگر تو بیائی پیش من با تو حدیث میکنم
که در اینجا فاحدثک هم رفع جائزه هم جزم هم نصب و فی عطف
علی الشرطیه المجزوم الاولان الثانیة یجوز حذف شرطها
یعنی اینکه بر شرطیه مجزوم عطف بشود همان جزم و نصب
جائز هست الثانیه یجوز حذف شرطها لا مع الا یعنی

فوائد دوم اینست که حذف شرطیه جائز هست نحو قسم
والا قیم یعنی با [illegible] والا مانند الثالثه اما العطف
جملتها علی ما یحذف مثل لو الشرطیه یعنی حرف لو بسیار است
که عطف می شود بر جمله ان شرطیه مثل لو لشرطیه
نحو تصدق وان کان درهما یعنی صدقه بده اگر چه
یک درهم باشد واکرم الضیف ولو کان کافرا یعنی
اکرام و نیکی کن مهمان را اگر چه کافر باشد و لو کان
مومنا ولو کان فی که در اینجا اکرم حذف شده
الرابعة الجزاء ان امتنع جعله شرطاً یجب فیه الفاء کا
لجملة الاسمیة والطلبیة والفعل الجامد یعنی فوائد چهارم
اینست که جزاء اگر چه ممکن نباشد که اداة شرطیه قرار
بدهند جائز هست که فا در آن در آورند مثل جمله اسمیه
و جمله طلبیه و فعلی که جامد باشد یعنی مثل عسی والمقرون
بقد والسین او بسوف ولن او ما او لا وان لم یجمع جان
کان ماضیا لفظا او معنی بغیر قد فیمتنع والا کوجهان

یعنی و آنچه مقرون بقد و سین یا سوف یا لن یا ما
یا لا باشد و اگر ممتنع نباشد که جزای شرطیه واقع
نشود و لیس اگر ماضی باشد بحسب لفظ یا بحسب
معنی بغیر قد ممتنعه همه بود و اگر ماضی باشد تحقیق
نباشد نیز جایز و هم جایز است یعنی میشود که جزای شرطیه واقع
نشود یا نشود نحو ان ضربتنی فاضربک لو لا اضربک یعنی اگر
بزنی تو مرا میزنم اگر تو را نزده باشم النوع الثانی هم
افعال تسمی افعال الناقصة تدخل علی المبتدأ و الخبر فترفع
الاول اسما و تنصب الثانی خبر یعنی نوع دوم افعالی چند
که اینها را افعال ناقصه میگویند داخل میشوند بر مبتدا
خبر مبتدا را رفع میدهد بعنوان اسمیت و خبر را نصب
میدهد بعنوان خبریت و هی کثیرة منها یعنی افعال ناقصه
بسیار است کان و صار و اصبح و امسی و اضحی و ظل و بات
و ما انفک و ما زال و ما فتئ و ما برح و ما دام و لیس

فکان لثبوت الخبر للاسم یعنی کان از برای اینکه
ثابت میکند خبر را از برای اسم نحو کان زید قائما
یعنی بود زید ایستاده که در اینجا قیام را که خبر است
برای زید که اسم است ثابت مینماید و بمعنی صار یعنی
ای کان بمعنی صار هم میاید صار یعنی گردانیدن نحو
قول شاعر

و یکون فیها ضمیر الشان یعنی گاهی در ضمیر کان ضمیر شان است
نحو قول شاعر اذا مت کان الناس صنفان شامت
و اخر مثن بالذی کنت اصنع و ترجمه یعنی هر وقت که
من بمیرم مردمان دو صنف میشوند یک صنف از من
بد میگویند و سرزنش میزنند و صنف دیگر از کارهای
زمن تمجید و تعریف میکنند یعنی ثبت و وقع
گاهی بمعنی ثابت و واقع شدن میاید نحو کن فیکون

سفر اً تا سفر مانند باش مباش شد و کانت الکائنة و
زائدة یعنی تامه است مباد بود و زائده گاهی هم زائده میباید
نحو کیف نکلم من کان فی المهد صبیاً یعنی چه گون ما تکلم
بکنی از کودکی که شیر خوار هست سئال کنم وقد تحذف
انا وبعدها یعنی گاهی حذف میشود بعد ان نحو اما انت منطلقاً
انطلقت یعنی بطفو الکر کوراه (رونده) یعنی آه مروم ای
لان کنت منطلقاً یعنی که در اینجا کنت حذف شده است او مع
احد معمولیها یعنی یا یکی از دو معمولش حذف میشود نحو ان خیراً
فخیراً یعنی اگر کار خوب بکنند خوبی میبینند منصوبین او مرفوعین
او مخالفین معها یعنی میشود نحو ان اسم و خبر منصوب باشند میشود نحو
مرفوع باشند یا میشود یا منصوب باشد یا خبر

خطوط دارد از طرف طلبه
فهم نزاده

و قد یحذف النون من مضارع عنها المجزوم اذا لم تتصل به
ضمیر بارز و لم یسکن ما بعده ~~مثل لم اک~~ بغیاً یعنی گاهی
نون فعل مضارع مجزوم است حذف میشود در وقتیکه متصل
نشود به آن فعل ضمیر بارز و ساکن نشود ما بعد آن مثل لم اک
بغیاً یعنی نمیباشم من بد کاره که در اصل اکون بوده است و صار
للانتقال یعنی یکی از افعال ناقصه صار هست صار از برای انتقال

هست یعنی ما بعد خودش را یعنی دیگر شد چنانچه نحو صار زید غنیا یعنی
زید گردید توانگر یعنی انتقال یافته فقرا و توانگری و تکون
تامه کاهی تمام استعمال میشود نحو صار زید الی عمرو یعنی زید گردید
پیش عمرو و انتقل الیه یعنی گردید زید پیش عمرو و اصبح و امسی
و اضحی لاقتران مضمون الجملة باوقاتها یعنی این فعل ناقصه
از برای مقرون ساختن مضمون جمله ما بعد خود اینها است
وقت های خودش وهی الصباح والمساء والضحی یعنی آن
اوقات عبارت از صبح و ظهر و شب هست مثل اصبح و اضحی
و امسی زید امیرا یعنی صبح و چاشتگاه و شب نمود زید
در حالت امارت یعنی اقترن امارته بتلک الاوقات
مقترن شد فرمان فرمائی او بآن اوقات سه کانه و تکون
بمعنی صار یعنی میاید این افعال مذکوره بمعنی صار مثل اصبح
و امسی و اضحی زید غنیا یعنی بامداد و شامگاه و چاشتگاه
نمود زید توانگر یعنی بتوانگری رسید و کاهی تامه

استعمال میشوند بمعنی الدخول فی تلک الاوقات یعنی
مخصوص از استعمال تامه عبارت از داخل شدن در این
وقتهای سه کانه هست نحو اصبح و امسی و اضحی زید
یعنی داخل شد زید در صبح یا ظهر یا شب ای دخل فیها
وظل و بات زید ~~قائما یعنی همه آن روز یا آن شب استاده~~
~~نحو~~ لاقتران مضمون الجملة بوقتها یعنی در مخصوص را
باقتران مضمون جمله هست بوقت ظل و بات ما بعد خود
نحو ظل و بات زید قائما یعنی آن روز یا آن شب زید را ایستاده
ای قام فی جمیع نهاره ولیله و بمعنی یعنی ایستاده زید در
تمام روز و شب بمعنی صار یعنی این ظل و بات بمعنی صار هم
میاید نحو ظل و بات زید قائما یعنی گردید امروز یا امشب
ایستاده ای صار قائما که در اینجا بمعنی صار آمده یعنی گردانیده
و تا منفی علی قلة یعنی گاهی این حرف نا فعل تمام ما بعد نحو
خلعت او بت بمعان کذا یعنی روز لعه و تمام شب را در فلان

مکان گذرانیدم ای کنت به نهاراً او لیلاً یعنی در آنگاه
روز را و شب و ما زال و ما برح و ما فتئ و ما انفک
لاستمرار ثبوت الخبر لاسم یعنی اینها از برای اینست که بدا
نند از برای استمرار و همیشگی معنی خبر هست از برای اسم
نحو ما زال زید کریما یعنی همیشه زید کریم بود ای استمر کرمه
یعنی میرساند که زید همیشه کریم هست و کذا اخواته و یلزمها
النفی و او تقدیرا یعنی سایر افعال ناقصه هم مثل اسامی
گذشته که ذکر شد یعنی همان حکمی که اینها دارند اینها هم دارند
نحو تالله تفتؤ تذکر یوسف یعنی قسم بخدا از یاد یوسف بیرون
نمیروم و ما دام للتوقیت و ما فیها مصدریة و ما زال قبله کلام
یعنی از افعال ناقصه ما دام هست برای وقت مشخص کردن
لفظ ما که در ما دام هست ما و مصدریه هست و ما زال
قبله کلام یعنی همیشه قبل از ما دام باید کلام باشد نحو اجلس
ما دام زید جالسا یعنی بنشین تا وقتیکه زید نشسته و لیس لنفی
مضمون الجملة حالا یعنی یکی افعال ناقصه لیس هست از برای

نفی مضمون جمله هست از جهت حال نحو لیس زید بخیلاً
یعنی نیست زید بخیل و یجوز تقدیم اخبارها کلها علی اسمائها
یعنی جایز هست اینکه خبر همگی اینها دارند میشود خبر اینها
مقدم بر اسم بدارند نحو کان قائما زید یعنی بود ایستاده
ایستاده زید و اما علیها فیمتنع فی ما دام و مختلف فی لیس
و ما اوله ما النفی و یجوز فی البواقی یعنی خبر را بر اسم در همه جا سایر افعال
جایزه مگر در لیس که نفی ملازم او هست بلکه غیر الماضی منه
یعمل عمله الا لیس فلیس تصرف یعنی در غیر از ماضی هم این افعال
عمل خود را میکنند یعنی مضارع و فعل امر و امثال آن از اینها
صرف میشود مگر در لیس تصرفی نیست یعنی فعل ماضی استعمال
میشود فائدة لا تسمی تلک الافعال ناقصة لانها لا تتم بالمرفوع
کما هی الافعال یعنی این افعال ناقصه را با جهت ناقصه
میگویند به جهت اینکه اینها بیک مرفوع تنها تمام نمیشوند

النوع الثامن افعال تسمى افعال المقاربة يعنى هشتم افعالى است

كه انها را افعال مقاربه مى نامند وهى كالافعال الناقصة الا

انها لازمة في خبرها المضارع الا ما شذ يعنى انها افعال مقاربه

افعال ناقصه هستند لفظا وليكن انها با افعال ناقصه اين كه در

خبر انها فعل مضارع باشد وهى اى افعال عبارة از اين اسما

هستند عسى وحرى واخلولق وكاد وكرب واوشك وانشأ

وطفق وجعل واخذ وعلق وهى لدنو الخبر للاسم رجاء

او حصولا او اخذا فيه يعنى اين افعال وضع شده انها

است كه نزديك مى كنند معنى ومفهوم خبر را از براى اسم

از جهت اميد داشتن باشد يا از جهت حصول

يا اخذ در آن شروع باشد والاول عسى وحرى واخلولق

وخبرها مع ان يعنى خبر انها عند فعل المقاربة با ان

ذكر مى شود كما فى ... نحو عسى زيد ان يقوم يعنى

نزديك است كه زيد ايستاده باشد ويجوز حذف ان في خبرها

يعنى جايز است كه حذف شود ان در اين افعال مقاربه

نحو عسى زيد يخرج يعنى نزديك است كه زيد بيرون برود

ای عسی زید خارجاً که نزدیکه که زید بیرون رونده باشد
واذا تقدم الفعل یعنی هر وقتیکه فعل متقدم بود بر اسم
احتمال دارد که آنچه فعل مقاربه هست تام باشد یا
ناقص نحو عسی ان یقوم زید یعنی نزدیکه هست باشد
زید و یحتمل التمام والنقص یعنی متوسط وقتیکه مقدم بود اسم
بر فعل متوسط تام باشد نحو عسی زید ان یقوم یعنی نزدیک
هست که زید ایستاده باشد ~~و یجوز حذف ان فی خبرها~~
~~یعنی جایز هست آنکه~~
ان حذف بشود از کلام و اخلولق السماء
ان یمطر نزدیکه هست که آسمان ببارد ۲ کاد و کرب
و اوشک و قلت فی اخواتها یعنی در بیکوی در سایر خواهر
ها انها ۴ ها ان طور که پیش ازین گفته اند انها یم ما م
را دارند ۳ الثالث الشروع یعنی قسم سیم نحو و طفق یخصفان
علیهما من ورق الجنه یعنی شروع کردند آدم و حوا که از برگهای
درخت جنت بر عورتهای خود ببندند و انشا و جعل و اخذ
و علق و کلها لم تجدد الی شرع فیه ولیس معها ان لان خبرها
لانها للحال وان للاستقبال ولم یستعمل غیر الماضی من هذه الافعال

الا يكاد و يوشك موشك اسم فاعل يعني عسى يكون انشاء عسى او جعل
عسى او اخذ و عسى او علق يكون هر يك از اين فعلها كه يكون بمعنى شروع
است يعني شروع كرد شد چنان قرآن در خواند او ازه طفق
يعني با فعلها آن داخل نمود غير از اين فعلها بمعنى حال و آن از براى
استقبال از اين افعال مقاربه كه ذكر كردم هيچ كدام غير ماضى مستعمل
نمود مگر يكاد و يوشك نحو موشك استعمل اسم فاعل كه كم مستعمل
است النوع الثالث عشر افعال تسمى افعال المدح والذم ويكون ما
بعدها اسمان مرفوعان احدهما الفاعل والآخر المخصوص
احدهما يعني نوع نوزدهم افعالی هستند كه اينها را افعال مدح و ذم مينامند
بعد از فعل مدح و الذم دو اسم مى‌آيد يكی فاعل است مرفوع و اسم دوم
يا مدح است يا ذم وهي اربعة نعم وحبذا للمدح وبئس وساء للذم
يعني چهار فعلند حبذا نعم مخصوص مدح و بئس و ساء مخصوص
ذم فاعلها اما معرف باللام يعني فاعل شان معرف بالف لام
است نحو نعم الرجل زيد يعني خوب مرد است زيد او مضاف
اليه يعني يا مضاف ميشود باسم ديگر نحو نعم غلام الرجل زيد يعني
خوب است غلام مرد زيد

يعني مضمر

او مضمر مبهم مميز بنكرة منصوبة يعني يا اينكه مضمر يكه مبهم باشد
كه مميزه بنكره منصوب باشد نحو نعم رجلا زيد يعني خوب مرديست
زيد او بما يعني يا با تميز باشد مثل نحو فنعما هي و مخصوصها اما مبتدا
وما قبله الخبر او خبر لمبتدأ محذوف وجوبا وهو هو او هي يعني ان
اسميكه كه مخصوص باشد مدح يا ذم يا مبتدا است يا ماقبل او
او خبر او است يا خصوصش خبر است از براى مبتداء محذوف
وجوبا يا محذوف واو هو است يا هي واتمام الضمائر
هو على الثاني يعني در صورت ثانية خبر مبتداء محذوف باشد دون
الاول ما نا اينكه بصورتيكه كه مخصوص مبتداء و خبرش
ما قبلش باشد وساء و بئس مثلها وقد يحذف المخصوص
يعني كاهی هم اسم كه مخصوص باشد يا ذم هست
در كلام حذف ميشود مثل قول خدا تعالى نعم العبد خوب
بنده ايست يعني هو ايوب زيرا كه در اينجا چون قصه حضرت
ايوب است قرينه دلالت ميكند كه مخصوص را زيند خوب
ايوب است و حبذا يكي از حبذا است نحو حبذا الرجل زيد

یعنی خوب مرد است زید حبّ فعل ماض و ذا فاعله والجملة
صفة للفاعل یعنی حبّ فعل ماضی است ذا فاعل او است و جملة
صفة برای فاعل و قد یحذف الصفة الفاعل یعنی حذف میشود
صفة فاعل که اسم مبهم باشد و بیاید تمییز او حال قبل المخصوص
یعنی قبل از آن اسمیکه مخصوص بمدح یا ذم است یا تمییز
یا حال بیاورند او بعد المخصوص تطابقه فی الافراد والتذکیر وغیرها
یعنی باید در افراد تثنیه و جمع مذکر و مؤنث مساوی باشد
زیرا که در معنی این اسم مخصوص عبارت از فاعل است نحو
حبذا رجلاً او راکباً زید یعنی مرد است یا سوار است زید نحو و
حبذا الرجلین والراکبین الزیدان یعنی خو مرد و اینها خو سوار
که آنها خو زید هستند که در اینجا زیدان و رجلین و راکبین از جهت تثنیه
و تذکیر تطابقه کردند و حبذا الزیدان الرجلین او الراکبین
یعنی خوبند آنها خو زید و اینها خو مرد که آنها خو سوار باشند و هکذا
فی البواقی یعنی در باقی جمع تثنیه و مفرد همین حال دارد

نامیده میشوند

النوع العاشر افعال تسمی افعال القلوب وافعال
الشك والیقین تدخل علی المبتدأ والخبر وتنصبهما
علی المفعولیة یعنی نوع دهم افعالی هستند که نامیده
میشود بجهه فعل قلوب بعضی شک و یقین میگویند داخل
میشود بر مبتدا و خبر نصب میدهد بنا بر مفعولیه
وهی علمت ورأیت ووجدت للیقین اینها سه فعل
یقینی و حسبت وخلت وظننت للشك اینها چهار
فعل شک و زعمت لهذا تارة ولذاك اخری
یعنی گاهی از برای یقین گاهی از برای شک نحو علمت زیدا
فاضلا یعنی دانستم زید فاضل و حسبت عمرا کریما
یعنی گمان بردم بکر مرد کریم است و زعمت بشرا اخاک
یعنی گمان بردم بشر برادر تو است وهکذا سایر
تصاریفها یعنی بانها صورت افعال دیگر شک و یقین:

ولا يجوز الاقتصار على احد مفعوليها و يجوز حذفهما معاً يعني لكرانيدن آنكه هستند افعال هم معنى شك

يعني جائز نيست اقتصار كردن بر يكي از دو مفعولها نحو واتخذ الله ابراهيم خليلاً يعني خدا گرفت

آنكه بجا افعال يعني نشود يكي را در كلام مذكور داشته ابراهيم خليل خود و كلف البواء يعني با منصورت باس

و ديگر هر دو را حذف اما نشود هر دو را حذف فقط افعال شك و تفاصيل النوع الحادي عشر اسماء الافعال

نحو من يسمع يخل يعني هر كس بشنود خيال ميكنيد يعني نوع يازدهم اسمائي هستند كه ناميده ميشوند اسماء الافعال

يعني اي يخل مسموعه صادقا يعني خيال ميكنند كه آنچ وهي انواع منها ما يرفع المضمر و على الف علمه فقد ومنها

شنيده هست راست و الحق بها افعال اخر يعني والحا انما نصب على المفعولية الظن ومنها ما يتعمل عملي

شود بانها افعال مذكور فعل هاي ديگر مثل ... وكسى وجهين اما الاول فعلى ضربين احدهما ما يعمل في المضمر

و تسمى نحو اعطيت زيدا درهما يعني عطاء كردم زيد منه آمين يعني وانها اسم لا فعل خند نوع هستند يعني

را درهما وكسوته جبة و پوشانيدم اورا يك جبه عمل انها نيست تا بعد خودشان بر چند گونه هست پاره از انها بند

خليلا فاو مدح اورا انخليل و افعال التصير تصيير و جعل ما بعد خود را رفع ميدهند بعنوان آنكه فاعل باشند و غير از آن

ورد و ترك و اتخذ و ما تصرف منها يعني افعالي كه بعضى انها ما بعد خود را نصب ميدهند بعنوان مفعوليه نيز

بعضى از انها اشتغال بر هر دو وجه ميدهند اما اول كه ما بعد

خود را رفع ميدهند بنا بر فاعليه بر دو وجه

رَ شتاب کن

از آن جمله است که عمل در ضمیر میکند آمین بمعنی استجب و هیت
بمعنی اسرع یعنی آمین بمعنی استجب و هیت بمعنی اسرع
بیا و فی التنزیل هیت لک یعنی شتاب کن و قط بمعنی
انته یعنی بس قط بمعنی انته نحو اعطیته درهما یعنی عطا کردم
او را یک درهم فقط و فا و جزائیه و الشرط محذوف یعنی فاء فقط
فاء جزائیه است شرط آن در کلام حذف ای اذا اعطیته
درهما یعنی در کلام او را یک عطا میکنم بس بس و اف بمعنی
اتضجر نحو ولا تقل لهما اف یعنی بپدر و مادر نگو اف
وی و آها و واها بمعنی اتعجب نحو ویکانه لا یفلح الکافرون و واها
لک یعنی تعجب است که جماعت کافران فیروزی و نجات
ندارد و شاهد و واها ثم واها یعنی تعجب است از لو تاز
پس تعجب است و ثانیهما ما یعمل فی المظهر یعنی قسم دوم از اسماء
در اسم ظاهر عمل میکند و منه هیهات یعنی یکی از انها اسماء
الافعال هیهات نحو هیهات الامر ای بعد مثل دوست

انها کار و شتان یکی شتان است نحو شتان زید و عمرو
یعنی میانه زید و عمرو خیلی فرق تقول ایضا شتان ما بین
زید و عمرو و شتان بینهما یعنی فرق میانه زید و عمرو خیلی
فرق خیلی فرق میانه آنها نفر و سرعان یکی از سرعان
نحو سرعان زید یعنی سرعت کرد زید ای سرع و فی المثل
ایسرعان ذا اهالة یعنی و امثال اینها فتأمل یعنی قسم
سوم چند کلمه دیگر است از جمله یکی روید نحو روید زیدا
یعنی نرم علت بسوی زید امهله نرم مهلت بده و روید فی امهلهم رویدا
مصدر یعنی مهلت بده آنها را مهلت دادنی و فی
قولهم ساروا رویدا اینما حال ای ساروا مرودین او نعت
المصدر تقدیره کما فی ساروا سیرا رویدا نفقه و علیک
نحو علیک زیدا ای الزمه و فی الحدیث علیک بصلوة اللیل
یعنی در کلام عرب که میگویند ساروا رویدا با حالت یعنی
نصب رویدا بنا بر حالت یعنی سیر کردم در حالت مهلت دادنی

یا صفت مصدری که مقدر مثل اینکه درسار و اسیرا
رویداً از جنس لفظ است که لفظ سیراً باشد که مصدری
است و از جمله اسماء الافعال علیک مثل علیک زیداً یعنی
ملازم زید باش و از همین باب است اینکه حدیث شریف
علیکم بصلوة اللیل یعنی ملازم و مواظب نماز شب باشید
وبله یکی هم بله است نحو بله زیداً یعنی بگذار زید را و دعه بگذار
و نیز گاهی بله زید مصدر مضاف یعنی بله مصدری است که مضاف
شد بزید و دونک یکی هم دونک است نحو دونک زید بگیر زید را
ای خذه یعنی بگیر و هامک یکی هم هامک است نحو هامک زیداً
یعنی مقدم بدار زید را ای تقدمه و حیهل یکی هم حیهل نحو حیهل
الثرید یعنی بشتابید بثرید ای آتیه بشتابید و یکی هم ها است نحو
ها زیداً یعنی بگیر زید را ای خذه وفی التنزیل هاؤم اقرؤا کتابیه
یعنی بگیرید بخوانید نامه عمال مرا و اما الثالث قسم سیم از اسماء
افعال هلم است نحو هلم جرا یعنی بکش کشیدنی ای تعال بجر

جرا یعنی بشتاب بیا بکش کشیدنی و هلم شهداءکم ۴۰
یعنی بیارید گواهان خود را ای [illegible] یعنی بیاورید
گواهان خود را و منها نزال (فرود شد) نزال بمعنی انزل یعنی فرود آ
وتراک الامر یکی هم تراک است یعنی ترک کن امر که یعنی ترک
کن و هذه الاسماء اما لازم التعریف یعنی این اسماء افعال
معرف است مثل نزال و بله و آمین او لازم التنکیر یعنی
لازم التنکیر یعنی همیشه منکر باشد نحو آها و واها او جائز
الامرین یعنی یا اینکه معرف هم منکر باشد معرف
نحو صه و صهٍ و مه و مهٍ باشد و اف و افٍ فما نون
نکرة وما لم ینون معرفة یعنی هر یک از اینها تنوین پیدا
کند منکر است و هر یک از اینها بدون تنوین باشد
معرف است النوع الثانی عشر اسماء تجزم الفعل المضارع
یعنی نوع یازدهم اسمائی هستند که جزم میدهند فعل مضارع را
علی معنی ان الشرطیة یعنی بنا بر معنی ان الشرطیة و تسع کلمة

المجازاة یعنی نامیده میشوند بکلمه مجازاه وهی متی واذما وحیثما
واینما وانی ومهما وما ومن وای وکیفما واذا ولا جزم فی اذ
وحیث الا مع ما یعنی اینها اسما مذکور هست که جزم میدهند
فعل المضارع را مگر اذ وحیث که لفظ ما باینها ملحق نشود جزم
نمیدهد نحو اذ ما تقم اقم یعنی هر زمانیکه تو بایستی من می ایستم
وحیثما تقم اقم هر مکانیکه تو بایستی می ایستم ضمنی واذما
للزمان یعنی متی واذما از برای ظرف زمان هست مثل متی
تقم اقم یعنی در هر زمان که می ایستی می ایستم که در اصل تقوم و
اقوم بوده هست واو بجزمی ساقط شد واینما وحیثما للمکان
برای مکان هست مثل اینما تکن اکن در هر مکانی که تو باشی
من هم می باشم وحیثما تخرج اخرج هر مکانیکه بیرون شوی
بیرون شوم وانی وکائن وجهت برای مکان نحو انی تقعد اقعد
یعنی هر کجا بنشینی بنشینم وانی تصم اصم یعنی هر وقت تو روزه
بگیری روزه میگیرم ومهما کمتی یعنی مهما هم مثل متی را دارد نحو مهما

تسافر اسافر یعنی هر جا تو سفر کنی من هم میکنم قیل هی
بسیطة وقیل مرکبة یعنی اینها من مای شرطیه و [illegible]
یعنی بعضی گفته اند که مهما بسیطه بعضی گفته اند مرکبه یعنی
ترکیب شده است از مه ما الشرطیه [illegible] کانه قیل لک اکفف
یعنی گویا شخصی بتو گفته هست لا تفعل ما افعل
یعنی نکن انچه را که من میکنم تو [illegible]
تفعل افعل هر زمانیکه تو انجام [illegible] من میکنم
وای اسم یعنی ای اسم از برای ذوالعقول استعمال میشود
هم غیر ذوالعقول یعنی هم آدم هم غیر آدم نحو ای تضرب
اضرب یعنی هر وقت تو بزنی میزنم واما مهما فاصله اولی زائده
تقلب الالف الاولی هاء تحرزا عن التکرار او من
مه وما [illegible] یعنی [illegible] که دور بکنند
از اینکه دو لفظ ما یکی شود هم با شد الوقف ثم ما که

شود و الف را قلب به ها کرد پس مهما گشته شد
ومن لذوی العقول یعنی لفظ من از ذوی العقول استعمال
میشود یعنی آدم نحو من یکرم اکرمه یعنی هر کس را
که اکرام کنی من هم اکرام میکنم وما لغیرهم یعنی ما از
غیر ذوی العقول هم استعمال میشود نحو ما تصنع اصنع یعنی
انچه که بکنی میکنم وای اعم یعنی ای عام و در آدم و غیر
آدم استعمال میشود نحو ایهم تضرب اضرب یعنی هر کسی را
که بزنی میزنم وایا ما تصنع اصنع یعنی هر کاری که بکنی
من میکنم و هذه الکلمات معان اخر لا تجزم بها یعنی
و این کلمه ها معنی های دیگر دارند که در این کلمات که بیاید دیگر
جزم نمیکند چون که بمعنی استعمال شود فعل بعد
از ایشان را جزم نمیکند فمن للاستفهام یعنی من از
برای طلب فهم کردن نحو من تقوم یعنی که می ایستی ومن ما

القتال یعنی چه وقت جنگ میشود مع الفعلیتین یعنی پس هم
داخل اسم میشود هم داخل فعل واین للمکان یعنی
این هم معنی مکان را دارد نحو این تکون این زید
یعنی چه وقت که هستی کجاست زید وانی با
استفهام المکان والحال یعنی انی از برای طلب
فهم کردن در مکان و تخصیص حال نحو انی زید یعنی
الان زید کجاست نحو این هو وکیف هو یعنی کجا
ست زید و چگونه است حال او ومتی الاستفهامی
نحو انی القتال یعنی چه وقت است جنگ ومن للاستفهام یعنی
من که از جمله اسماء جازمه فعل مضارع بود بنا
بر معنی ان شرطیه و کلمه مجازاة هم بامده میشود بمعنی
استفهام هم میاید مثل من تشتمی کیستی تو ومهما از استفهام
زمان نحو متی للیلة یعنی چه زمانیست برای شب ومتی شتا

یعنی اگر مهمان بیاید ما هم اکرام نمائیم مهمان را ومن الاسمیة
المشروطة العقل یعنی هر چه نیز کرده است او را هست
مشروطه منعقد شود وما للاستفهام یعنی یکی ما هست
برای طلب فهم کردن نحو ما هذا یعنی چیست این
وموصوفة یعنی ما است برای صفة نحو مررت بما معجب
لک یعنی گذشتم بچیزی که عجب آورنده است برای تو وبمعنی
صفة مبالغه نحو اضربه ضربا ما یعنی بزن او را زدنی
نیک صفتی مخصوص ویکی هم ما موصوله هست
نحو فیه ما فیه یعنی در آن هست آنچه در آن هست یکی ما
تامه هست نحو ما احسن زیدا یعنی چه قدر نیکو هست
زید یعنی ای چیزی حکم ما را دارد در معنی مثل کو منکر
در تامه ومن حکم ای را دارد منکر در صفه ومن وما قد
یتعاطیان المعنی فیکون ما لذوی العقول یعنی گاهی
من معنی خود را بما میدهد وما معنی خود را بمن میدهد پس ما

استعمال میشود از برای ذوو العقول مثل قول خدا تعالی والسماء
وما بناها یعنی قسم بآسمان یا بکسی که آسمان را
بنا نهاده است ومن لغیر ذوی العقول یعنی من استعمال
میشود در غیر ذوو العقول نحو ومنهم من یمشی علی اربع
یعنی از جمله حیوانات حیوانیست که بر چهار پا راه میرود
واما الجزم بکیفما واذا فشاذ یعنی واما مجزوم شدن
فعل مضارع بکلمه اتفاق نیافتد بکیفما واذا بعینهما
الاولی کیف للاستفهام حالا ویقع حالا وخبرا ومصدرا
یعنی کیف آگاه نمودن هست در اینجا اول اینست کیف از برای
استفهام حال هست واینکه کیف حال واقع میشود مصدر واقع
میشود وهم خبر نحو کیف سرت راکبا ام راجلا یعنی چطونه
راه رفتی سواره یا پیاده وکیف انت یعنی چطونه است
حال تو وکیف ضربت ضربا ام ... یعنی چطونه ضرب کردی
یا بلند والثانی اذا للمضی یعنی قسم دوم اذا از برای زمان گذشته

میاید نحو وإذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها یعنی هر وقت
دیدند تجارتی و منفعتی را یا کار لهو ولعبی را [illegible]
بسوی آن شتافتند و عاملها الجزاء ویکون للحال بعد القسم یعنی
عامل آن جزا هست یعنی اذا میاید از برای حال وقتیکه واقع شود نحو واللیل
اذا یغشی یعنی قسم بشب در آن حال که تاریکی آن فرو بگیرد و آنرا اذا
هم از چیزهایست از اسمهای جازمی که لهذا اضافت بجمله میشود ویکون
للمفاجاة فیقع بعدها المبتدا والخبر و میباشد اذا از برای مفاجاة
ناگهانی پس واقع میشود بعد از آن اذا مفاجات مبتدا و خبر
نحو خرجت فاذا السبع بالباب یعنی بیرون آمدم پس ناگاه
بجا بوده درنده را بر در دیدم نقل زمان [illegible] وقیل مکان یعنی
بعضی گفتند این اذا مخصوص از زمان بعضی گفتند در مکان
وناصبها معنی و نصب دهنده او فاجأت المفهوم من الفجاءة
یعنی نصب دهنده آن اسمیکه بعد از اذا فجائی واقع میشود لفظ فاجأت
والتقدیر و تقدیر کلام اینست که خرجت ففاجأت مکان وقوف السبع او زمان
یعنی بیرون آمدم پس ناگاه برخوردم بمکانیکه درنده ایستاده بود یا زمانیکه ایستاده بود

نوع الثالث عشر اسماء النكرات على التميز یعنی نوع سیزدهم یعنی
اسمائی چندند که نصب میدهند اسمای نکرات را بنا بر اینکه
تمیز باشند و هی اربعة و آنها چهار اسمند و هی الاول اسم کم
کم و کاین و کذا بمیز العدد و بعض یعنی بمعنی شماره و بعضی
شماره فکم یعنی کم یکون استفهامیه و خبریه یعنی میباشد استفهامیه و
خبریه و الاستفهامیه تنصب بلا فصل و معه یعنی نصب میدهند اسم
بعد از خودشان را بدون فاصل و با فاصل نحو کم رجلا فی الدار
یعنی چند مردند در خانه که در اینجا رجل را که اسمیست نکره و بعد از خود
است بدون فاصل واقع منصوب کرده و کم فی الدار رجلا یعنی
چند در خانه مرد هست و در اینجا فی الدار فاصل شده هست میانه کم و رجلا و با
وجود فاصل رجلا را نصب داده هست و مع حرف الجر تنصب و تجر
یعنی و وقتیکه حرف جر در سر کم واقع شود هم جر میدهد و هم نصب
نحو بکم درهما اشتریت یعنی بچند درهم خریدی و اما الخبرية
یعنی هر اما کم خبریه که از برای بسیاریست فمع الفصل بالجملة تنصب
وتجر یعنی اما جمله میانه کم خبریه و اسم بعد از آن واقع بود وجوبا نصب میدهد

فصل کم مالنی منهم فضلگ چه بسیار رسید از ایشان مرا فضل
وزیادتی وبالظرف وشبهه علی المختار یعنی وقتیکه بین ظرف
یا شبهه ظرف فاصل شد میانه کم واسم مابعدش
جایز هم نصب هم جر نحو کم عندک او فی الدار رجلاً یعنی
عند نفر نزد تو مرد و در خانه هست وبدونه تحمل علی
حمل النقیض علی النقیض او النظیر علی النظیر یعنی بدون
فاصل ظرف جر میدهد کم اسم ما بعد خودش را بنا
بر اینکه حمل بشود بر رب جاره نحو کم رجل کریم لقیته
یعنی چه بسیار مرد کریم را که ملاقات کردم وتمیم تنصبو
ها یعنی جماعت تمیم نصب میدهد آن کم را در اینها
ومنها الاستفهامیه مفرد والجمع والخبریة لفرد یعنی منها استفهامیه
مفرد میاید ومنها خبریه مفرد وجمع هر دو میاید وقد تحذف
بمن فیها یعنی مجرور شود بمن جاره در هر دو صورت
نحو کم من رجل ضربته یعنی چه بسیار مرد را که زدم اورا

نحو وکم من قریة اهلکناها و حذف یعنی بسیار قریه را که هلاک
کردیم اورا وقد تحذف کاف هم حذف کرده میشود نحو کم مالک
یعنی چقدر هست مال تو وکم ضربت چقدر زدی وکاین لکم الجریه
فی التکثر ودخول من فی تمیزها وتصدر ونصب غالباً یعنی
که کاین مانند کم خبریه هست در بسیار و ~~داخل میشود~~
وداخل شدن من بر تمیز کم وهمیشه در صدر واول کلام
واقع میشود ونصب اسم بعد خود را غالباً نحو کاین
رجلاً عندی چه بسیار مرد نزد من است وکاین
من قریة اهلکناها چه بسیار قریه را که هلاک
نمودیم مرد مثل را وفیها خمس لغات ودر این کاین
پنج بر پنج صورت لغت میشود کاین ویا مشدد
ونون دوم کائن ویا بی مشدد بدون نون وکاء
بروزن رعیه وکایء بروزن جاء وکئی بروزن رمی
وکاء بروزن ید وکذا لمطلق العدد ونصب غالباً

یعنی نحو کمی هم کذا هست از روی مطلق عدد و نصب ممیز
غالباً نحو عندی کذا درهماً یعنی نزد من چند عدد درهم
هست و قد تجر الاسم بالاضافة یعنی گاهی هم بعنوان اضافه
اسم مابعد خود را جر میدهد نحو عندی کذا درهم یعنی نزد
من هست چند درهم در اینجا کذا جر داده است اسم را بعنوان
اضافه و قد یرفع مابعده على البدل یعنی گاهی هم رفع
میدهد مابعد خود را بنا بر بدلیت نحو عندی کذا درهمٌ نزد
من هست چند درهم و قد تکون کنایة من غیر العدد یعنی
گاهی هم کنایه از غیر عدد میباشد نحو خرجت من یوم کذا
یعنی آمدم) از فلان روز فهو مضاف الیه یعنی یوم را بنا بر
مضاف الیه بکذا شده است و اما العدد فهو من احد عشر
الی تسعة و تسعین یعنی احد عشر تا نود نه را نصب میدهد
مابعد خود را نحو رأیت احد عشر کوکباً یعنی دیدم یازده ستاره
را قوله تسع و تسعون نعجة یعنی از برای او نود نه میش هست
نعجه اذا اردت التخصیص على کمیة شیء یعنی وقتیکه ای نحوی
روشن نمائی بر مقدار عددی [illegible] رجل و رجلان

مثلاً ثم تأتی بالعدد یعنی وقتیکه میخواهی حکم نمائی بر
مقدار مذکور نحو رجل رجلان و اما تمیزه علی ما تضمن
وقتیکه میخواهی تمیز بیاری مثل من که در شعر آوردم
فما بالعدد ثلاثة [illegible] الاثنین مجموع و مجرور فمیز
یعنی از سه تا ده وقتیکه در عدد از سه تا ده بالا رفتیم باید برسد
باید اسم بعد از عدد که ممیز باید جمع و مجرور باشد
ثلاثة رجال علی ما کان منها قد اضیفت
الی مائة لفرد فهو ممیز یعنی وقتیکه از عدد [illegible]
بصد شد ممیزش مفرد مجرور میباید و فیما
بعد عشر فرد النصب الی تسع و تسعین الممیز یعنی از عدد
ده تا بصد برسد اسم بعدش که ممیز باید مفرد منصوب
باشد فلما جاز من تسع و تسعین صحیح عند ذا فرداً ممیز یعنی
یعنی از نود نه که گذشت الوقت باید ممیز مفرد مجرور باید

که آید تمیز جمع [illegible]

فمجرور عدد را فرد اتمیز یعنی وچون از نوزده رسید تمیز [illegible]

رسید بالا تر الی [illegible] تمیز مفرد مجرور باشد و اما کیفیة

تذکیر الاعداد و تانیثها انکه اعداد را اگر تمیز مونث باشد

مذکر بیاید و اگر تمیز مذکر باشد مونث بیاید

فعلی هذا تضمن تسهیل الضبط یعنی بنابر اینست که شعر او دم

که خواندنش آسان باشد فی ثلاث و تسعة تحتل

و کذا انیث بالعکس ما انتهاء از سه ده بالعکس بیاورد

یعنی اگر تمیز مونث باشد عدد مذکر بیاورید و اگر

تمیز مذکر باشد عدد مونث بیاورید

و فی الاثنین قبلها و کذا یعنی در عدد که اثنین باشد

بعد از ده باید عدد موافق قیاس باشد یعنی با تمیز مونث

مونث بیاید و با تمیز مذکر مذکر بیاید تعد ها ما هو ا

لقیاس جز شد کل آن ملک الثانی ن کاتب یعنی در هشتاد سوار

ده بطوری که نوشته شد با حمان ترکیب که نوشتیم

بنا خلا العشر فیه ما سقط و ادفی العشر عکس ما معه

یعنی در عدد بعد لفظ عشر که ده باشد با تمیز مونث

و مذکر بر عکس باشد فی ستو کلها التسوا ترای در سوال

انتهاء که مذکور شد باید مساوی باشد یعنی هر که [illegible]

تمیز مذکر بیاید عدد هم مذکر و هر جا که تمیز مونث

باید عدد هم مونث باشد و اذا سمعت العوامل اسما عنه

یعنی چون شنیدی تو حاصل نمودیک عوامل سماعی را فاتبع السمع

القیاسیة پس شنو هفت قیاسیه را الاول منها الفعل غیر ما

ذکر یعنی اول از آن هفتا یکی فعل هست مطلق خواه لازم خواه

متعدی که هر یک بر حسب خودش عمل میکند یعنی لازم بر حسب

فعل لازم متعدی بر حسب فعل متعدی و آن فعل غیر از افعا

لیست که در اینکتاب مذکور شد و هو معلوم و مجهول و ان معلوم

و مجهول و المعلوم لازم و متعد فالمتعدی و ان فعل معلوم

حو قسم لازم و متعدی فالمتعدی یرفع اسم من قام به علی



علی الف علیه وینصب اسم من وقع علیه علی المفعول یعنی
پس فعل متعدی رفع میدهد اسمی را که این فعل ایستاده میشود
باو بنا بر اینکه فاعل این فعل باشد ونصب میدهد اسمی را
که این واقع براو میشود بنا بر اینکه ان اسم مفعول ان فعل
باشد نحو ضرب زید عمرو زد زید عمرو را که این فعل که عبارت
از ضرب باشد اسم بعد از خودش را که زید باشد واین فعل
باو قیام میکرد رفع داده است بعنوان اینکه فاعل ان
فعل وکننده ان کار است ونصب داده است اسم دوم
را که عمرو است واین فعل که زدن باشد براو واقع شده است
بعنوان اینکه مفعول او باشد پس این فعل عامل رفع
ونصب است وقیاسی یعنی هر فعل متعدی که یک مفعولی
باشد بنا بر این قیاس است از یک مفعولی هم بیشتر نکند
همین حکم را دارد واللازم مثله فی الاول دون الثانی اذ هو ما
لازم یعنی فعل لازم هم در عاملیت همین حکم دارد اما در مفعول رفع دادن

فاعل نه در ثانی که نصب دادن مفعول باشد زیرا که ان
نه ایستاد قیام نکرفته و واقع شده نحو قام عمرو یعنی
ایستاد عمرو زیرا که این فعل بوجود عمرو قیام نکرفته و واقع
شده بعلت اینکه شرط قیام وقوع بر دیگر است والفاعل
اما ظاهر او قد ظهر او مضمر بارز او مستتر ولا استتار یعنی وفاعل
یا ظاهر و کلام هم اشکار و مذکور و یا ضمیر و ضمیر هم که باشد یا
بارز یعنی اشکار یا مستتر و پوشیده است و مستتر واجب
در مثل انت تضرب و انا اضرب و نحن نضرب و اضرب انت
وما احسن زیدا مرنی تو و بحرمن مزنم ما مزنم بزن تو
وجه نکوست زید وفی غیرها جائز او لیس ولا یکون واسم الافعال
مما کان بغیر الماضی و یجوز فیما عداها یعنی جایز در اینها و جایز در جای
وجه لا یکون وجه اسم الافعال غیر از ماضی عمل میکند
واما غیر اینها مثل تنکه نحو ضرب و نصر و هی ضربت و نصرت یعنی
زد او میزند و [illegible] میزند و والمفعول ایضا یکون ظاهرا یعنی و مفعول

می باشد ظاهر نحو ضربتُ زیداً یعنی زدم زید را او مضمراً باشد الا غیر
یا مفعول ضمیر می باشد اما ضمیر ظاهر نحو ضربتُهُ زدم او را والفعل
قد یتعدی الی واحد وکثیر والی الاثنین ثانیهما عین الاول
او غیره و قد یتعدی الی الثلاث وهی اعلم واری وانبأ وخبّر واخبر
وحدّث یعنی فعل اولا دو قسم هست یکی قسم لازم هست یک قسم
متعدی و متعدی بر سه قسم هست یک مفعولی و آن بسیار هست
مثل ضرب زید عمرواً و امثال آن و دو مفعولی آن هم دو قسم
هست یکی اینست که مفعول دوم عین مفعول دوم هست
ویکی هم دیگر که مفعول دوم غیر از اول هست نحو جعل الله
زیداً شیخاً که شیخ و ست عین زید هست و جعل الله زیداً
امیراً که [crossed out] امارت غیر از زید هست که ظاهر امر هست که ظاهر نیست
و قسم سوم سه مفعولیت و فعل که متعدی سه مفعول گردد
کم و معدود هست چنانکه در اینجا مذکور شد مثل اعلمتُ
زیداً عمراً فاضلاً و اراکم کثیراً نمودم تو را اشیا زیاد را

کافی یک مفعول هم یکی ولکن یکی وقد یحذف الاول و
یذکر الآخران معاً او بالعکس کمفعول باب اعطیت فالآخران
مثل زیان کمفعول باب علمت وله مفعولات اخر غیرها منصوبة
منها ما هو بعینه و یسمی مصدراً و مفعولاً لغوی مطلقاً یعنی
که ظاهر مفعول اول حذف شود و دو مفعول آخر یا هم مذکور
شود یا به عکس هست یعنی مر آن دو تا آخر حذف شود
و اولی مذکور شود مثل دو مفعول باب اعطیت لیس آن
دو مفعول آخر مثل لازم شده یعنی از حذف نمودن خواه مذکور
نشود یا بخلاف مثل دو مفعول باب اعلمت و سوار زید
دو مفعول مفعولات دیگر هست که [crossed out] منصوبند از آن
جمله ضربت که بمعنی خود آن فعل هست و آن مصدر و مفعول
مطلق می نامند مثل ضربتُ ضرباً که در اینجا ضرباً مصدر و مفعول
مطلق و ضربت و لفظاً و معناً مانند ضربت هست و قعدت
جلوساً یعنی نشستم نشستنی که در اینجا جلوساً مصدر و مفعول مطلق
هست و از جنس معنی یا فعلت یکی هست اگرچه لفظاً از آن ماده نیست
و قمت مثل قیاماً یعنی ایستادم مانند ایستادن تو و منها ما هو واقع

فیه من زمان او مکان و یسمی ظرفا و مفعولا فیه یعنی و از انجمله آن
فعلیست که واقع است اران از مکان و از زمان و اخر مصدر
ظرف و مفعول فیه میدانند نحو صمت یوم الجمعه روزه گرفتم
در روز جمعه که در اینجا یوم ظرف است و مفعول فیه و صلیت
اما مک و نماز کردم در پیش روی تو و منها ما فعل فعل لاجله و یسمی
مفعولا له و از جمله انها آن خبریست که فعل بعلت آن صادر
میشود و انرا مفعول لاجله مینامند مثل ضربته تادیبا یعنی
زدم او را بعلت اینکه ادب پیدا کند و قعدت عن الحرب
جبنا یعنی نشستم از جنگ بعلت ترس و منها ما هو فاعل له معنی
و یرفع الابهام عن ذات مقدر و از انجمله [illegible] عنه
خبریست که فاعل آن فعل است بسبب معنی و رفع میکند
ابهام را از ذات مقدر مثل نحو واشتعل الرأس شیبا یعنی روشن
کرد پیری سر را که مقصود اینست که بسبب پیری منور سر سفید
شد و روشن شد و طاب زید نفسا یعنی نفس زید را پاکیزه کرد
و ابا و ابوة و دارا و علما یعنی از حیثیت پدریش و حیثیت پدر بودنش

و از حیثیت خانش و از حیثیت علمش زید خوب شد و اما [illegible]
و اما ما یرفع الابهام عن ذات المذکور فهو مفعول لقسم اخر من القیاسات
سیاتی یسمی انشاء الله تعالی تمیز و کلاهما یسمی تمیزا و هو لا
یکون الا نکرة و منها ما یبین هیئة الفاعل عند صدوره عنه و
المفعول عند وقوعه علیه و یسمی حالا یعنی و اما انچه ابهام را
رفع کند از ذات مقدر مذکور باشد این مفعول از قسم دیگر از
قیاسات است که انشاء الله بعد ازین مذکور میشود و ان تمیز باشد مگر
نکره و از انجمله خبریست که اشکار کند و حیثیت فاعل است
هنگام صادر شدن از ان و روشن کند و حیثیت مفعول است
از آن هنگام وقوع فعل بر آن و [illegible] این را حال مینامند مثل
جئت راکبا یعنی امدم در حالت سواره و رایتها راکبة یعنی دیدم
آن زن که سواره بود و رایتهما راکبین دیدم مردرا در حالتیکه
سواره بودند و قد یحذف عاملها وجوبا یعنی و گاهی عاملش وجوبا
حذف میشود نحو زید ابوک عطوفا یعنی زید پدر تو است از حیث
مهربانی ای احقه و مثل بعه بدرهم فصاعدا یعنی بفروش اورا

ببک درهم پس بروبالا ای فاذهب صاعداً الی بربالا و یلزم لهم
التکاره و لازم هست اینکه معمول نکره باشد و منها المنصوب بنزع الخافض
الخ از جمله انها منصوبست که بواسطه اینکه که حرف جر را ازان کنده اند
نصبش دادند نحو جانبی و تقتضی مثلاً الخ آمدم را درحالتیکه پیش ها
از یک راز رسیدهای جانبی و صارت النعاج فی الجبل آمد نبور من
و کرد بند پیش ها را در یک راز که در اینجا چون حرف فی را که حرف جر
هست از او الوصل برداشتند منصوب شده هست و اما المفعول معه
والمستثنی فلیسا من معمولاتها کما قدمنا الخ و عامل مفعول
معه و مستثنی سماعیه هست چنانکه مذکور شد و قیاسیه نیست
و اما المجهول فیتبع من المعلوم بتغیر الصیغه و بحذف الفاعل و یقام
معمول معه والمستثنی فلیسا من معمولاتها کما قدمنا اخره مقام
و یرفع به و یسمی مفعول ما لم یسم فاعله و لهم کل تصلح کذالک
الثانی من باب علمت و لا الثالث من باب اعلمت و المفعول
له والمفعول معه والحال والتمیز کذالک و اما غیرها فان
وجد المفعول به تعین له والاول من باب اعطیت اولی من الثانی

والا فالجمیع سواء الخ و اما مجهول فعل بنا میشود از فعل معلوم
خبر اینکه صیغه را تغییر میدادند مثل ضرب بفتح ضاد و را و با
که صیغه مفرد مذکر از فعل ماضی و معلوم هست گفته میشود
ضرب زید عمرواً و زد زید عمرو را که در اینجا فاعل که زید باشد
معلوم و مفعول که عمرو هست معلوم بالواسطه این فعل را
معلوم میگویند یعنی معلوم فاعل هست زیرا که فاعلش در
کلام معین که گفت و چون فاعل معین نباشد و مجهول باشد
صیغه را تغییر میدهند تا با معلوم مجهول فاعل با معلوم الفاعل
فرق داشته باشد فا را مضموم و عین الفعل را که را هست
مکسور میکنند و اما فاء الفعل که تا هست با هیأت حرکت
خودش که مبنی بر آن هست باقی میگذارند زیرا که مبنی تغییر
پذیر نیست و فاعل محذوف شود زیرا که معلوم نیست و معمول دیگر
در مقام فاعل استاده میکرد و مرفوع میشود و قال انه له عقیس
اینکه که منصوب باشد زیرا که قیام فعل و فاعل و وقوع فعل

به مفعول است و در اینجا زید حکم مفعول را دارد و وقوع فعل بر او
شده است و حقش اینست که منصوب باشد لکن چون
فاعل در اینجا معلوم نیست و فعل بدون فاعل نمی‌شاید مرفوع کرده
است در حقیقت دو حیثیت پیدا کرده است یکی معنی مفعولیت و یکی
صورت فاعل و این مفعول ما لم یسم فاعله نامند یعنی مفعولی
که فاعل در کلام موجود و نامبرده نشده باشد و بدان این نیابت
فاعل مفعول دوم باب علمت و سوم باب اعلمت و پنجم
مفعول له و مفعول معه شایستگی ندارد و نیز حال و تمیز هم شایستگی
ندارد و اما غیر از آنها که شمرده شد اگر مفعول به موجود باشد برای
نایب فاعل بودن معین می‌شود و مفعول اول از باب اعطیت برای
نیابت فاعل از مفعول ثانی اعطیت سزاوارتر است و الا اگر
موجود نباشد مفعول به و مفعول دوم باب اعطیت پس سایر
مفاعیل برای نایب فاعل شدن یکسان هستند مثل ضرب زید یوم
الجمعة امام الامیر ضربا شدیدا فی داره یعنی زده شد زید در روز
جمعه در پیش روی امیر زدنی سخت و شدید در خانه اش

بعینه و قد یحذف الفعل اما جوازا یعنی و گاهی فعلی که عامل است
در کلام حذف کرده می‌شود لقولک یعنی مثل اینکه میگویید در جواب
کسی که کی ایستاده میگوید زید یعنی قام زید یعنی ایستاده زید و در
اینجا قام را که فعل عامل است حذف میکنی برای اینکه کلام را مختصر
کنی و این یک نوع از فصاحت است و در این مقام جایز است
که فعل حذف شود و اگر بخواهی میگویی در جواب قام زید و واجب
نیست که قام را ذکر نکنی در حذف و عدم حذف مختاری
و اما وجوبا کما فی باب التحذیر یعنی و اما اینست که حذف فعل در کلام
واجب و ذکرش جایز نیست چنانکه در باب تحذیر یعنی حذر دادن
و ترسانیدن از چیزی حذف فعل جایز نحو ایاک و الاسد یعنی
بعّد نفسک اما الاسد من نفسک یعنی دور کن شیر را از خودت
و خودت را از شیر و ایاک ان تحذف ای بعّد نفسک من حذف
الارنب یعنی تقدیرش این است یعنی بپرهیز و دور کن خود را
از افکندن خرگوش و کقوله میشود الطریق الطریق

یعنی بترس از آنان را ای آنکه در این موارد فعل وجوباً
حذف میشود و اظهارش جایز نیست و باب ما اضمر عامله
وهو مفعول حذف فعله مع التفسیر و دیگر باب اینجاست
که عاملش پوشیده میگردد و آن عبارت از مفعولیست
که فعلش حذف شده باشد اما مفسر در کلام از
برای آن فعل بوده باشد نحو زیداً ضربته یعنی زید را زدم
اورا ای ضربت زیداً و حذف فعله و فسّر تضربته یعنی فعل
بعینها فعلی که عامل زید است که ضربت باشد در کلام
حذف شده است و نحو مضمر گردیده و ضربته مفسر آن
است و دیگر باب الاختصاص است نحو العرب اسخی
الناس للضیف ای نخص العرب یعنی اختصاص میدهم
جماعت عرب را باینکه از همه مردمان در حق مهمان ما
سخاوتمندتر هستند و دیگر باب المدح والذم والترحم است
که در اینها هم حذف عامل میشود نحو الحمد لله اهل الحمد
و مررت بزید الفاسق او المسکین ای اعنی اهل الحمد

یعنی حمد و قصد میکنم خداوندی را که او اهل حمد است و گذشتم
بزید فاسق یا بزید مسکین ای اعنی اهل الحمد و اعنی الفاسق
و اعنی المسکین که لفظ اعنی که فعل و عامل است در این موارد
حذف شده است و باینجهت اهل و فاسق و مسکین را منصوب
میاورند و دیگر از جاهائی که حذف عامل میشود در باب الاغراء است
یعنی حریص کردانیدن و برانگیختن نحو الغزال الغزال
یعنی آهو را تیر بزن ای ارم الغزال الثانی المصدر
وهو یعمل عمل فعله لازماً او متعدیاً معلوماً او مجهولاً فالمعلوم
حکم از آن عوامل قیاسیه مصدر است و مصدر زمانی عمل
را مینماید که فعل میکند خواه مجهول و خواه معلوم و خواه متعدی
نحو بلغنی قیام زید و اعجبنی ضرب زید عمرواً و الیوم الجمعة امام الامیر
ضرباً شدیداً تادیباً له یعنی رسید بمن ایستادن زید و اعجب
آورده مرا زدن زید عمرو را روزه جمعه در پیش روی امیر
زدنی سخت بعلت ادب کردن او و لله درّه فارساً

والمجهول يعني خدا راست خبر نيك او در حال وحشت كوار

والمجهول نحو آية شريف وهم من بعد غلبهم سيغلبون يعني وآن
مردم روم بعد از آنكه مغلوب شدند زود است كه غالب
شوند اي من بعد ان غلبوا واعماله باللام ضعيف وقد يضاف
الى الفاعل والمفعول على اعرابه يعني وگاهي اضافه شود مصدر بسوی
فاعل و مفعول هم با همان اعراب فاعل كه مضاف عليه و مجرور
باشد هست نحو اعجبني ضرب زيد عمرواً يعني عجب آورد مرا زدن زيد
عمرو را وبالعكس يعني اضافه بمفعول شود نحو اعجبني ضرب عمرو
زيدٌ يعني عجب آورد مرا زدن عمرو زيد وقد يحذف احدهما
والآخر على اعرابه او مجرور بالاضافة ولا يتقدم معموله عليه ولا
يضمر فيه وتابعها في الجر يتبع في اللفظ او المحل يعني وگاهي حذف شود
يكي از آنها يعني يا فاعل و يا مفعول و ديگري باعراب خويش يا مجرور
اضافه مصدر بماند و معمول مصدر هرگز بر خويش مقدم نماند
و در مصدر ضمير ممكن يعني مصدر مثل فعل نيست كه معمول در آن
مضمر گردد و تابعه آن معمول مصدر در جر تابع لفظ يا محل
مي نمايد نحو عجبت من ضرب زيد الظريف والظريف

ومن الحل الخبز واللحم يعني عجب كردم از زدن زيد ظريف
وظريف و خوردن نان و گوشت وفي الجميع والصحيح
اللفظ يعني در حالت رفع و نصب هم آن متابعت لفظ را
مي نمايد حمدًا اسم الحدث وهو ان كان علمًا كفجار علما
للفجرة او مبهم كالمحمدة او على زنة مصادر الثلاثي وهو بغيره يعني
اسم حدث اسمكه دلالت بر حدث ميكند آن اسم اگر علم باشد
مثل فجار كه علم جنس است از براي فجره يا مبهم باشد مثل محمدة
يا بهم وزن مصدر باب فعل ثلاثي مجرد باشد اما بر غير فعل
ثلاثي مجرد باشد نحو اغتسل غسلاً والتوضأ وضوءاً يعني غسل كردم
غسل كردني و وضوء ساختم وضو كردني فاسم مصدر
والا فمصدر يعني اينطور مصدرها را مصدر و مصدر ميمي
ميگويند نحو ضرب والاكرام كه مصدر ضرب از فعل ثلاثي
مجرد و اكرام از باب مزيد صحيح الثالث اسم الفاعل وهو
يعمل عمل فعله المعلوم بشرط الحال والاستقبال والاعتماد
على المخبر عنه او اللام الموصول والموصوف او كان حالاً او بالهمزة

او حرف النفي او النداء يعني قسم سيم از اين اقسام عوامل
قياسيه اسم فاعل هست و اين اسم فاعل عمل ميكند همان
عمل فعل خودش را كه معلوم باشد بشرط يا اينكه
فعل مجهول باشد بشرط معنى حال و استقبال و اعتماد بر مخبر
عنه از او يا ذو الحال يا الف لام موصول يا الف لام يا موصوف
يا اينكه حال باشد يا همزه يا حرف نفي يا حرف نداء
يا نحو يا طالعا جبلا يعني اى كسانى كه طلوع كننده در كوه
هستى و مثال آنكه در اينجا اعتماد اسم فاعل و حرف نداء
هست و ما قائم زيد نيست ايستاده زيد و اضارب زيد اخاه
را آيا فردا زننده هست زيد برادرش را در حاليكه برادر
ش سوار شونده اسبش را

وجاء رجل ضارب ابوه غلامه و آمد مرديكه زننده هست پدرش
غلامش را و الضارب ابوه بكرا زيد و زننده است پدرش
بكر را زيد ضارب غلامه عمرو يوم الجمعة يعني و زننده هست
زيد غلامش عمرو را در روز جمعه و اذا كان باللام فعمل

مطلقا و التثنية والجمع كالمفرد وهكذا صيغ المبالغة في
جميع ما ذكر يعني اگر اسم فاعل با الف لام داشته باشد
مطلقا عمل ميكند خواه با نصوريها كه مذكور شد باشد خواه
نباشد و اسم فاعل خواه تثنيه باشد خواه جمع همان مثل
مفرد يعني همان طور مفرد عمل ميكند تثنيه و جمع هم باشد
ميكند و همان حكمي براى مفرد مذكور شد براى تثنيه و
جمع هم هست و با همين صورت اسم فاعل هست صيغ
مبالغه در تمام احكامي كه براى اسم فاعل مذكور شد نحو
جائني رجل ضراب غلامه يعني آمد مرا مرديكه بسيار زننده
هست غلامش را و يضاف اسم الى فاعله و تابعه كتابع المصدر
يعني و اضافه شود بسوى فاعلش و تابع آن مثل تابعه
مصدر نحو زيد ضارب عمرو و بكر يعني زيد زننده هست
عمرو و بكر را الرابع اسم المفعول وهو يعمل عمل المجهول بشرائط
اسم الفاعل يعني قسم چهارم از عوامل قياسيه اسم و اسم مفعول

موافق فعل مجهول خودش عمل میکند زید له فی علیش
معلوم نیست نحو أمضروب زید یوم الجمعة امام الامیر ضربا شدیدا
فی الدار یعنی ~~ایا زده~~ و نحو حوض مملوءا ماء یعنی ایا زده شد زید
در روز جمعه در پیش روی امیر زدنی سخت در خانه آیش و حوض
پر از آب بود و یضاف الی فاعله یعنی گاهی اضافه میشود بسوی فاعلش
نحو زید مضروب ابیه یعنی زده شد پدر زید و ان شئت تنبیه
شبهتها بالمفعول الفاعل ففیه ثلاثة اوجه وکذا اسم الفاعل
لازم یعنی و اگر خواهی نصب آن اسم را از برای آنکه بمفعول شبیه
شود و در آنوقت فاعل پوشیده خواهد بود پس در آن سه
وجه جایز شد و بحسن است حکم اسم فاعل لازم یعنی آنهم حکم
اسم مفعول را دارد الرابع الخامس الصفة المشبهة مشتقة
من فعل اللازم بمعنی قام به علی الثبوت و یعمل عمله یعنی قسم پنجم
از عوامل قیاسیه صفة مشبهة یعنی صفتی که شبیه بفعل است
و آن صفة مشبهة مشتق است از فعل لازم برای
معنی که قائم بر آن است بنا بر معنی ثبوت نه حدوث

و عمل میکند عمل فعل لازم را نحو زید حسن وجهه یعنی زید
نیکو است روی او و زید طیب ابوه زید پاکیزه است پدرش
که حسن وجهه و پاکی پدر معنی ثبوت دارد و من العوامل
قیاسیه اسم التفضیل نحو ما رأیت رجلا احسن فی عینه
الکحل منه فی عین زید ندیدم هیچ مردیرا که در چشم او
نیکوتر باشد از سرمه که در زید است و هذا بسرا
اطیب منه رطبا یعنی و این در حالتیکه غوره است لذیذتر
از آن است در حالتیکه خرما رسیده باشد السادس
المضاف وهو کل اسم نسب الی شیء وحده بتقدیر اللام
او من او فی و یسمی المجرور مضافا الیه یعنی قسم ششم از اقسام
قیاسیه مضاف است که عمل میکند بعد خود را یعنی مضاف الیه
را مجرور میکند بتقدیر یا من یا فی یا لام که از حروف جاره باشد
و مجرور را مضاف الیه مینامند نحو هذا غلام زید یعنی اینست غلام
زید و خاتم فضة یعنی انگشتر نقره است و ضرب الیوم روزور

نحو هذا غلام لزيد وخاتم من فضة وضرب في اليوم و قد يقع
الفصل بينهما يعني گاهی ميانه مضاف و مضاف اليه غير
فاصل ميشود نحو قول بئر لا حور يعني در چاه لا حور و هذا غلام
والله زيد يعني قسم اين غلام قسم بخدا زيد هست السابع
كل اسم مبهم فقد تم باحد الاشياء الاربعة التنوين ونون التثنية وشبه الجمع
والاضافة وهو ينصب اسما او يسمى المنصوب تميزا يعني هفتم از عوامل هفت
كانه قياسيه هر اسم مبهمی هست كه تمام شود با يكی از چهار چيز يكی تنوين و يكی
نون تثنيه و يكی نون جمع و يكی اضافه شدن بر چيز ديگر و اين اسم مبهم
نصب ميدهد اسم نكره را و آن اسمرا كه منصوب شده هست
تميز ميخوانند نحو عندي رطل زيتا يعني نزد منست يك من روغن زيت هست
كه رطل آن اسم مبهم هست كه بتنوين تمام شده هست و زيت را كه نكره
هست كه منصوب بر رطل هست تميز ميناميد و منوان سمنا يعني و عندي
منوان سمنا و عشرون درهما و ملؤه عسلا يعني نزد منست دو
من روغن هست و بيست درهم هست و پر هست آن از عسل و قد علم انه قد
من انتما عيات و شمرده شده هست اين مثل بهم از عوامل سماعيه
چنانكه در نوع سيزدهم مذكور شد سه و اين هفت عوامل قياسيه و بود
يكی سماعيه بهمه هست بود تمام شد تتمة العوامل اما

لفظی و معنوی و اما معنوی وهو معنيان منها رفع المضارع وهو تجرده
عن النواصب والجوازم يعني رفع مضارع اين بود كه عامل
كه عبارت از نحو عامل ديگر باشد و علامت تمام شود انست
كه عامل يا لفظيه كه روشن شد كه آن نبود عامل مذكور شد
ويا معنويست و اين جو معنويست كه رفع ميدهد
غير از مبتدا و خبر را و آن عبارت از مجرد بودن و برهنه بود
آن عامل هست كه فعل مضارع را از حروفيكه نصب دهند و
يا جزم دهند مثل يضرب يضربان كه يضرب و يضربان بدون
آنكه عاملی داشته باشند مرفوع ميباشند و بمعنی تجرد و برهنگی
از عامل ناصب و جازم عامل معنوی رفع انها ست و الثاني
مثل فعل ماضي مفتوح ميبود و منها رفع المبتدا والخبر وهو
تجرد الاسم عن العوامل اللفظية للاسناد يعني و يكی معنی
ديگر اينست كه رفع ميدهد مبتدا و خبر را و اين معنی عبارت
از تجرد و برهنگی اينست از عوامل لفظيه برای اسناد
يعني نسبت دادن بما بعدش از ما قبل يعني نسبت دادن
خبر را بمبتدا نحو زيد قائم يعني زيد ايستاده هست خبر زيد

زمین ایران سطحی با شش کرور و صد و چهل و پنج هزار کیلومتر مربع
یعنی هزار متر در هزار متر که عبارت از یک کرور متر مربع میشود پس
کلیتاً بحسب ضرب ... هشتصد و چهل و پنج میلیارد متر مربع میشود
که هر میلیاردی یکهزار کرور عدد میشود بر سبیل مثل میگویم یک
قطعه زمین در او ایران دارم که صد هزار متر مضروب است پس
صفحه ایران شانزده کرور و چهارصد و پنجاه قطعه میشود
که هر یک قطعه عبارت از یک صد هزار متر زمین
باشد

[illegible]

مبتداء و عامله التجرد عن العوامل اللفظیة للاسناد
القیام الله و قائم خبره و عامله التجرد عنها للاسناد
الی زید یعنی پس زید در زید قائم مبتداء است و عامل
این مبتداء که رفع داده است تجرد است و لفظاً عاملی ندارد
یعنی تجرد است از عوامل لفظیه از برای اسناد و نسبت
قیام بسوی او و قائم خبر زید است که مرفوع است و لفظاً
عاملی ندارد و عاملش یعنی تجرد و برهنگی از عوامل
لفظیه است از برای اسناد و منسوب شدن بزید نحو منا
قائم الزیدان و اقائم الزیدان پس در اینجا قائم مبتداء است
و عاملش تجرد یعنی برهنگی از عامل لفظی فقائم مبتدا
و عامله التجرد للاسناد یعنی و عامل رفع آن یعنی
تجرد است از عوامل لفظیه الی زیدان بسوی زیدان
و نعنی بالعوامل اللفظیة ههنا ما لا یکون زائداً فیه خلل
و مقصود ما از عوامل لفظیه در اینجا آن عامل لفظی میباشد که زائد نباشد

واگر زائد باشد مثل آنست که عامل لفظی در کلام
نباشد پس داخل همین باب عامل معنوی خواهد
بود نحو هل احد بحسبک که در اینجا باء بحسبک چون زائد
هست با اینکه حرف جر هست در عملش عمل نکرده هست
و حسبک خبر هل است و مرفوع لعامل معنویست
و همچنین بحسبک هل که خبر مقدم بر مبتدا هست
و مرفوع هست و عامل معنوی واگر بگوئی هل احد
یا بگوئی حسبک هل بدون حرف باء فرقی با بودن
باء ندارد و الحمدلله تمام شد کتاب عوامل ملا
محسن در شب یکشنبه بیست چهارم ماه ذا الحجة الحرام
سنه ۱۳۲۸ در دار الخلافه طهران در محله چاله میدان در
کوچه حمام خانه در خانه ملکی خودمان در شب سیم
چله زمستان بتوفیق خداوند منان بپایان رسید

پایان